

۱۲ صفحه	سرکوب و تجاوز به ملت فلسطین	صفحه ۵	اوضاع و وظایف کنونی ک. ابراهیم
۱۳ صفحه	پیام دبیرکل حزب کمونیست هندوستان	صفحه ۶	انسان مجرد و رویزیونیسم منصور حکمت
۱۳ صفحه	سپیده قلیان و اسماعیل بخشی را آزاد کنید	صفحه ۸	مارکس و از خود بیگانگی
		صفحه ۱۰	آخرین نبرد

تشنج در خلیج فارس

تشنج در خلیج فارس و نقش بازیگران آن آمریکا از قرارداد بین پنج قدرت بزرگ جهان بعلاوه آلمان که در سازمان ملل تائید شده بود مدتی است که کنار کشیده و تحریم های گذشته را مجددا برگردانده است و دیگر قدرت های درگیر در برجام را هم در صورت عدم اطاعت، تهدید به تحریم های شدید کرده است. کنار کشیدن آمریکا از برجام سیاست بین المللی جدید و تا حدی بی سابقه است که ترامپ با اتخاذ آن سعی در فشار به اتحادیه اروپا، چین و روسیه دارد تا با عقب زدن آنها راه خود را برای نفوذ به دروازه های آسیا باز کند. سیاستی که در صورت پیروزی دودش به چشم رقیبان آمریکا خواهد رفت و آمریکا را قادر خواهد ساخت که نه تنها بازارهای نفتی بلکه راههای ارتباطی و اقتصادی بین کشورهای رقیب را هم مسدود کند. برجام و کنار کشیدن از آن سرآغاز این سیاست به شیوه های مختلف است. اواما تا حدی حضور قطب های رقیب را عملا قبول کرده بود و سعی به تعامل با آنها و بهره

بقیه در صفحه ۲

نه به جنگ نه بهنامه ای از ایران

امروز با رفیقی کارگر و باز نشسته حرف می زدم. گفتم بگو سراپا گوشم می خواهم بدانم به تو و خانواده ات در این اوضاع بحرانی در منطقه و ایران که حکومت در مانده است و امپریالیزم آمریکا شدیدترین تحریم ها را اعمال می کند و خطر جنگ هر روز بیشتر می شود، چه می گذرد.

می گوید: کشتی های جنگی آمریکا در خلیج فارس لنگر انداخته اند. بمب افکن های "بی پنجاه دو" که در پایگاه هوایی قطر مستقرند از آشیانه های خود بیرون آمده و در انتظار

صفحه ۴

یاد و خاطره رفیق فریدون قبادی گرامی باد

واهمیت داشتن تشکیلات پی برد و پس از مدتی به یکی از فعالان دانشجویی تبدیل شد. در جریان این پراستیک جمعی، مطالع و بررسی اوضاع ایران و جهان تدریجی به آن درجه از آگاهی رسید که تاریخ را به دروغ گفته اند شاهان و شیخ ها ساخته اند، آگاه شد تاریخ را توده ساخته اند، پی برد به آموزش های آموزگاران چون مارکس که

بقیه در صفحه ۲



ای وای تمامی ندارد این کشت و کشتار، این شکنجه ها و آزار. تا به کی باید اینهمه درد همگانی را با خود برد؟ در مرگ هر رفیق مان به یاد او نمی توانیم فراموش کنیم آنچه را که بر او گذشته است. نمی توانیم از یاد ببریم گل های پرپر شدهی بهترین رفیقان مان را که جان و مال خود را برای آرمان های خود: آزادی، برابری و رهایی ستمدیدگان جهان بی دریغ فدا کردند. در خرداد ماه رفیق دیگری از میان مان رفت.

فریدون قبادی که در سال ۱۳۴۷ پس از گرفتن دیپلم از دبیرستان البرز برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. در آن زمان جامعه ایران در تب و تاب دیکتاتوری مطلقه پادشاهی محمد رضا قرار داشت. رژیم که تلاش می کرد هر صدای مخالفی را خفه کند. او پس از ورود به آلمان، بزودی به جنبش دمکراتیک دانشجویی - کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران در واحد ماینس پیوست. در آنجا بود که با شرکت در فعالیت های کنفدراسیون به کار مشترک و گروهی

عدالت در رژیم اسلامی

این میان رژیم جمهوری اسلامی به دنبال موقعیتی همچون زمان جنگ ایران و عراق است که هر صدای معترضی را با چماق تکفیر و وابسته و ضد انقلاب خفه کند. مدتی است که جنبش کارگری با فشار تبلیغات بورژوازی ناشی از همین اوضاع زیر فشار فزاینده قرار گرفته است. صدای اعتراض دهها فعال کارگری که بدون هیچگونه مدرک و سندی به زندان افتاده اند بجایی نمی رسد و ارگان های دولتی بویژه قوه قضائیه آن جوابگوی حتی وکلای زندانیان هم نیستند. البته با سپردن قوه قضائیه به یک

صفحه ۳

اوضاع عمومی جامعه ایران که حوادث طبیعی، سیل از یک سو و سیاست های مخرب و ویرانگر رژیم اسلامی و دشمنی آمریکا با دولت جمهوری اسلامی و همزمان از طریق تحریم ها با مردم ایران از سوی دیگر، باعث مشکلات زیادی در وضعیت معیشت و کار و زندگی روزمره و عادی مردم ایجاد کرده است، قیمت ها بطور مرتب افزایش می یابد و مزدبگیران پائین جامعه در نتیجه انجماد و یا افزایش بسیار کم درآمد و حقوق ها هر روز بیشتر به سطح زیر فقر بیشتری رانده می شوند. بیکاری گسترش یافته و هر روز که می گذرد به خیل عظیم ارتش کارگران بیکار اضافه می شود. در



یاد و خاطره رفیق فریدون

قبادی گرامی باد

توضیح داده، آن نیروی محرکه ای که تاریخ را به جلو رانده مبارزه طبقاتی بوده است و امروز در دورانی قرار داریم که دو طبقه بورژوازی و پروولتاریا در جدالی نهائی در گیرند. او چون توانست به زبان آلمانی خوب مسلط شود و مستقیم به آتارمارکس وانگلس رجوع کند در افکار وانیشیه اش تحولی بوجود آمد و به جرگه ادامه دهندگان راه مانیفست حزب کمونیست پیوست. در سالهای قبل از انقلاب 57 به تشکیلات داخل سازمان انقلابی پیوست و در هنگامی که خمینی با گفتن اینکه خدعه کرده است و شمشیر به روی کمونیست کشید او در منطقه مازندران همراه دیگر رفقای مبارز خود به مقاومت دست زد. در این دوره فعالیت مخفی نمونه عالی در از خودگذشتگی بود و پس از دستگیری، قهرمانانه در برابر شکنجه های سخت مقاومت نمود. همبندان او از خصوصیات مقاومت و پایداری او، از آموزگاری متواضع و برد بار با روحیه عالی و خستگی ناپذیر و بطور نمونه در آموزش زبان آلمانی به رفقای همبند خود در زندان که بیش از هفت سال طول کشید بسیار تعریف می کنند.

از او می آموزیم

تشنج در خلیج فارس

گیری اقتصادی از آن داشت، اما ترامپ نه تنها حاضر نیست که گروه بندی های جدید امپریالیستی را قبول کند، بلکه همچون دهه ۷۰ قرن گذشته از موضع سرکرده گرائی به آنها برخورد می کند.

اما اوضاع کاملا تغییر کرده است. نه اروپا در وضعیت آن دوران است و نه جنگ سردی به صورت اردوگاهی در برابر آن. اینکه جنگ سرد دیگری شروع شده است شکی نیست ولی مؤلفه های جنگ سرد جهان دو قطبی و جنگ سرد جهان سه قطبی بسیار تغییر کرده است. چین با کشیدن راه ابریشم در حال ورود به بازارهای اروپا و غرب آسیا و آفریقا است. موضوعی که برای اروپا و روسیه هم دارای منافع متقابل زیادی است. در این میان آمریکا خواهان قطع شریان آن است آنهم با کنترل کشورهای مسیر این جاده که مهمترین آن ایران است. روشن است که در این گرهگاه سیاسی، ایران باید در درجه اول چین و روسیه و به درجاتی کمتر اروپا را با خود داشته باشد.

در این کشمکش های بین المللی برجام بهانه

ای برای سیاست ریزی علیه رقبا است. آمریکا قصد دارد با تحریم نفتی ایران و ونزوئلا اولاً نفت شیل خود را بفروشد و بازارهای نفتی را از چنگ روسیه و دیگر کشورهای نفتی خارج کند و از آن طریق به راههای انرژی اروپا مسلط شود. ثانیاً با درگیر کردن چین در آبهای دریای چین و تعرفه های گمرکی، تهاجم این کشور برای رسیدن به بازارهای جهانی را مسدود کند و جنگ تسلیحاتی را با روسیه برای شکستن اقتصاد آن با شدت و حدت تمام ادامه دهد. ورود آمریکا به سیاست هایی از این قبیل یعنی پشت کردن به قراردادهای بین المللی از برجام گرفته تا موشک های میان برد با روسیه و دخالت در امور اروپا بویژه اروپای شرقی بدون جواب از طرف دیگران نمانده است. برجام و ظاهراً برقراری سیستم اینستکس از جانب اروپا نوعی بی اهمیتی و دچار شکست کردن آن سیاست هاست و یا کنفرانس ورشو که عملاً روسیه و اروپا آنرا با شکست روبرو کرده اند. و این دارای پیام های متعدد برای یکدیگر است. در واقع قطب های جدید در حال نشان دادن خط قرمزهای خود هستند. در جنگ سرد جهان دو قطبی هم تقریباً یک چنین خط قرمزی وجود داشت سرنگونی هواپیمای کره جنوبی در نزدیکی مرزهای اتحاد شوروی سابق توسط موشک های روسی، فقط یک نمونه از آنهاست.

بطور مثال نه اروپا و چین و روسیه مایل نیستند که آمریکای لاتین به وضع سابق یعنی حیات خلوت آمریکا برگردد ولی نحوه برخورد آنها با این موضوع گاه متضاد به نظر می رسد.

در برجام هم همین وضعیت موجود است. چین و روسیه خواهان ادامه رشد اقتصادی و نظامی ایران بخاطر درست کردن سدی در برابر نفوذ غرب و بخصوص آمریکا می باشند. اما کشورهای اروپایی، ایرانی را می خواهند که قادر باشد قراردادهای محکم اقتصادی را به آنها بسپارد و منافعشان را در ایران تامین کند. سیاست کجدار و مریز اروپا با ایران هم درست بخاطر ننگه داشتن ایران روی هم خطی سیاسی-استراتژیکی با خود است. برجام و مسئله سلاح های هسته ای اساس درگیری ها نیستند مسئله به نظر من بزرگتر از برجام در حد و جثه ایران است، برجام در واقع بازتاب تشدید تضادهای بین المللی است که ایران و مسئله هسته ای آنرا بطور غیر واقعی بزرگ نشان می دهد تا در پشت آن رقابت های نظامی، سیاسی، اقتصادی خود را جلو ببرند.

متأسفانه این رقابت ها اگر در سوریه و لیبی، آن کشورها را به ویرانی کامل کشاند ولی ایران هنوز در مرحله تحریم ها و ضعیف

شدن اقتصاد و گران شدن کالاها و فشار به مردم و گرسنگی دادن به اقشار کم درآمد آغاز شده است. روشن است سیاست های رژیم اسلامی در این میان هم جایگاهی دارد که به آن دامن می زند. از جمله هژمونی طلبی منطقه ای آن، نزدیکی به شرق و اتخاذ سیاست های خصمانه متقابل با غرب و ایستادگی در برابر توده های وسیع در داخل کشور و از دست دادن نیروهای پشتیبان داخلی و انفرادش بین مردم. ظاهراً رهبران رژیم اسلامی خواهان مقاومت در برابر این تحریم ها هستند و سیدعلی خامنه ای سیاست اقتصاد مقاومتی با شعار کالای ایرانی بخریم را مطرح کرده است، آنهم در شرایطی که دهها کارخانه را بسته اند و تولید را در بسیاری از واحدهای تولید متوقف کرده اند. اقتصاد ایران در حدی به سوی خرابی رفته است که کشورهای اروپایی عملاً سیاست نفت در برابر غذا را که در عراق اجرا کردند در اینستکس برای ایران هم پیش روی ایران قرار داده اند سیاستی که جدا از ویرانی کشور و اقتصاد به درجات بسیار زیادتری بشدت تحقیر آمیز و غیر انسانی است. رژیم دزد و فاسد اسلامی با شعار نمی تواند جلوی آن بایستد و مردم ما خوب می دانند که در این رژیم کسی به فکرشان نیست، خامنه ای سیاست اصلاح ساختارها را به میان کشیده است کسی که خود از سرمنشاء های فساد های میلیاردری در موسسات مالی و نفتی و دولتی است. وعده های رژیم جمهوری اسلامی صرفاً خرید زمان و به قول معروف "از این ستون به آن ستون نعمتی است"، می باشد.

در عین حال برجام در حقیقت کشمکش بر سر منافع زیر زمینی انسانی و اقتصادی ایران است که از قبل کار کارگران و تولید کنندگان جامعه فراهم می شود. کشمکش بر سر کار و زحمت طبقات کارگر و زحمتکش جامعه است. برجام در واقع رقابت بر سر سهم خواهی از بازار جهانی و منطقه ای و ملی است که طبقه کارگر با کار و زحمت خود آنرا آفریده است. این نوع از رقابت های بین جناح های مختلف بورژوازی تا زمانی که طبقه کارگر قدرت را خود به دست نگیرد در اشکال گوناگون ادامه خواهد یافت. آنگاه که طبقه کارگر قدرت سیاسی بورژوازی در ایران اعم از جمهوری اسلامی و... را سرنگون کند و قدرت مستقیم کارگران و زحمتکشان را از طریق شوراها جایگزین آن کند نه تنها شرایط مادی رقابت و چانه زنی های بورژوازی را از بین خواهد برد بلکه به کمک همبستگی و اتحاد پروولتاریای همه کشورها کمک متقابل و بدون چشم داشت برای رشد کل جامعه بشری، جای

آنرا خواهد گرفت.



آیا امکان دارد که بتوان از مسیری که برجام و سیاست های جنگ طلبانه آمریکا اتخاذ کرده است خلاصی یافت. در واقع این جواب را می توان از دو طرف شنید. از یک طرف رژیم اسلامی و سیاست هایی که دنبال می کند از جمله همچنان مانند آمریکا رجز خوانی و تداخل در امور کشورهای دیگر و طرف دیگر کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی و مترقی که می گویند بدون دادن آزادی های اجتماعی به توده های زحمتکش در جهت سازمان یابی خود برای ایستادن در برابر هر نیروی خارجی و یا معترض و بازکردن قدرت و سپردن رهبری جامعه به انسان های دلسوز، مدبر و مدافع کارگران و زحمتکشان و تغییر کل قوانین اساسی و سرنگونی رژیم اسلامی هیچ راه سومی وجود ندارد. یا جنگ و محاصره اقتصادی و ایجاد هرج و مرج و جنگ داخلی آنطور که در لیبی و افغانستان آمریکا و غرب جلو برده اند و یا حکومت کارگران و کمونیست ها و متحد کردن وسیع ترین توده های مردم برای تغییر سناریویی که رژیم های بورژوازی از جمهوری اسلامی تا غرب و برای ایران تدارک دیده اند.

در این میان قلدر منشی امپریالیسم آمریکا و دخالت گری بی پروا بدون توجه به قوانین بین المللی و رقبا و تهدید و یا تطمیع یک کشور جهان با اسلحه دوران جوامع قرون وسطا را باز تولید می کند. دولت آمریکا نشان داده است که با رژیم هایی که حاضر نیستند گردن کلفتی و قلدر منشی او را بپذیرند، جدا از اینکه چه نوع رژیمی باشد برخوردی براندازانه داشته و در صورت عدم موفقیت تلاش می کند که جامع انسانی آنها را به قرون وسطا برگرداند. آمریکا با بسیج بخشی از نیروهای نظامی و ناوگان دریایی و هوایی در حال جنگ و دندان نشان دادن نه تنها به ایران بلکه زهره چشم گرفتن از نیروهای مخالف در خاورمیانه است. حزب رنجبران ایران سیاست های تجاوزگرانه و جنگ طلبانه امپریالیسم آمریکا را شدیداً محکوم می کند. هیچ کشوری حق تجاوز و براه انداختن جنگ علیه کشورهای دیگر را ندارد. سرنوشت کشورها بایستی به دست مردم خود کشورها و بدون دخالت خارجی تعیین شود. این اصلی است که جهان متمدن کنونی برسمیت شناخته است. این فقط امپریالیست ها و یا نوچه های منطقه ای آنها هستند که دنیای کنونی را به جنگ و ویرانی و هرج و مرج کشیده اند.

کمونیست های ایران و طبقه کارگردان این شرایط به متحد شدن بیشتر برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و مقابله با تجاوزگری و ایجاد جنگ داخلی نیاز دارند. سرنگونی

رژیم جمهوری اسلامی و مقابله با تجاوزات امپریالیستی ارتباط متقابلی دارند. که با تشنج اوضاع داخلی و منطقه ای هر چه بیشتر برای انقلابیون به وظایفی عاجل تبدیل شده است. اینکه روند تشنجات در خلیج فارس به جنگ ختم خواهد شد یا نه نمی تواند تاثیری در وظایف عاجلی که ما به همراه توده های استعمار شده داریم بگذارد در غیر این صورت ادامه اوضاع با جنگ و یا بدون آن دودش به چشم کارگران و زحمتکشان جامعه رفته و باعث ویرانی ساختارهای اجتماعی آن خواهد شد

ع.غ

عدالت در رژیم اسلامی

جانی بلفطره به نام رئیسی که اعدام هزاران زندانی سیاسی را در کارنامه خود دارد، رژیم اسلامی علیه مخالفان سیاسی خود شمشیر را از رو بسته است. قوه قضائیه و دادگاههای آن دیگر خود را نه در هیئت دادرسی بلکه در هیئت دادستانی می بینند.

عدل و داد یک حق طبقاتی است و مفهومی جدا از آن ندارد اما در شکل ظاهری آن با جدا شدن قوای سه گانه مستقل به نظر می رسد.

عدالت، قضاوت، قوانین جزائی در جامعه طبقاتی از منافع حاکمان و بویژه طبقه ای که در حاکمیت است دفاع می کند. حق انسان، حق شهروندی، حق و مقولاتی از این دست را بایستی در این چهارچوب توضیح داد. برافراشتن پرچم حقوق بشر، دموکراسی غیر طبقاتی نه تنها هیچ حقی را در جامعه به عنوان انسان آزاد در نظر نمی گیرد بلکه انسان در این نوع جوامع بایستی در مسیر تامین منافع و قوانین حاکمیت، شهروند حقوق خود را دریافت کند. اعلامیه حقوق بشر به آن حق جهان شمولی داده است که نه تنها تا بحال اجرا نشده است بلکه ارگان و یا نیروی بین المللی فقط در چهارچوب منافع خود از آن دفاع کرده است. رژیم فاشیستی اسلامی خوب می فهمد وقتی نماینده عربستان به عنوان عضو کمیته حقوق بشر سازمان ملل قرار است انتخاب شود. دست خود را برای انجام جنایتکارترین اعمال علیه مردم کشور خود و دیگر کشورها باز می بیند. به همین دلیل کسی به ریاست قوه قضائیه انتخاب شده است که در تمامی عمر رژیم اسلامی یکی از عناصر مطمئن برای سرکوب، کشتار، شکنجه و شنیع ترین رفتارهای غیر انسانی است که توانسته است

رژیم را سرپا نگه دارد. در رژیم اسلامی قضاوت دارای مفهومی مدنی به صورتی که در قوانین بین المللی آمده است نیست. اساساً قوانین قضاوت و قصاص و شکنجه با عوض کردن لغات آن به متد اسلامی خود را از قید تعهد به قوانین جزائی شناخته شده بین المللی از جمله ساده ترین آنها رسیدگی به وضع زندگی در زندان ها خلاص کرده است.

قوانین اسلامی که در طی صدها سال شکل گرفته است. بشدت مرتبط با منافع عقب مانده ترین طبقات اجتماعی است و در شرایط حاضر مدافع سرمایه داری اسلامی ایران. قوانین اسلامی جدا از نوع قوانین ضد انسانی و برابری در حقوق اجتماعی با تغییر مفاهیم قضائی بربریت هزاران سال پیش مانند قطع عضو و غیره را به قانون جزا رسمی تبدیل کرده است.

بطور مثال فحاشی، تهدید به تجاوز به زندانی دیگر یک جرم بحساب نمی آید، شکنجه زندانی را تعذیب اسلامی خوانده و عمل آن ثواب هم دارد. زندانی اسیر کافر و ملحد به حساب می آید و....

اساس شنیع ترین رفتارها با زندانیان اعم از سیاسی و غیر سیاسی صرفاً بغلت قوانین نادرست و یا بد نوشته شده نیست. این قوانین بازتاب جدال طبقاتی بین حاکمین و محکومین جامعه است که در قوانین قضاء حاوی خشن ترین، بی رحمانه ترین و نا عادلانه ترین رفتار با محکومان جامعه است. حضور رئیسی ها نه تنها نشان مثبت محکم حاکمان جلاد صفت اسلامی نیست بلکه بیشتر از آن نشان ترس و وحشت حاکمان از مردم محرومی است که زندگی را برایشان به جهنم تبدیل کرده اند. همانطور که در اوضاع بین المللی ناشی از رقابت و بحران سرمایه فاشیستی ترین و دست راست ترین عناصر و گروههای اجتماعی در حال قبضه کردن دولت ها و قدرت گیری سیاسی هستند. در سطح داخلی بازتاب آن در زندان ها بوجود آمدن استخر زندان گوهردشت در قتل عام زندانیان سیاسی 67 در ایران و گوانتانامو آمریکا در کناره کوبا و ابوقریب در عراق است. آنچه که مهم نیست شعارها و سیاست های ظاهراً قبول شده بین المللی توسط این نوع حکومت های سرمایه داری مرتجع مذهبی و فاشیستی و متروپول است. موضوع دیگری که در حکومت های مذهبی از جمله رژیم اسلامی معنا ندارد تفکیک قوا و مستقل بودن قوه قضائیه است. این موضوعی روشن است که قوه قضائیه در هیچ رژیمی جدا از منافع طبقه حاکمه انجام وظیفه نمی کند و قوانین تدوین شده قضائی

عدالت در رژیم اسلامی یعنی دفاع از بی حقوق فرودستان



هم به آن کمک می کند. دعوی حقوق نیز در دادگستری بین دادستان، قاضی و وکیل مدافع هم نه دعوا بر سر اصل استقلال قوه قضائیه و قوانین بشدت نابرابر و ضد عدالت آن بلکه اختلاف بر سر نحوه اجرای قوانین ظالمانه رژیم اسلامی است. آنچنان نمونه دزدی های میلیاردی و آزاد کردن عناصر دخیل و در برابر آن، به زندان فرستادن یک دستفروش و یا کاسب های خرده پا و یا مردم معترض زیاد است که دیگر به موضوعی خنده آور تبدیل شده که هزاران جوک هر روزه علیه این نوع عدالت توسط مردم در ایران ساخته می شود. اما موضوع نا عدالتی فقط در قوه قضائیه نیست که کاملاً اجرا می شود. کل قوانین اساسی ایران بر اساس نابرابری که مدافع سیستم سرمایه داری بحرانی با ساختارهای فاسد و گندیده اش است مانند بختکی بر سر مردم ایران فرود آمده است. روی دیگر قضاوت در ایران همیشه مسئله وکلا و مدافعان محکومین و تقابلی که آنها با رژیم های پهلوی و جمهوری اسلامی بر سر رعایت مقررات و قوانین قضایی بین المللی داشته و دارند. کانون وکلای ایران که در رژیم گذشته بوجود آمد. مرتضی شهبازی رئیس اتحادیه کانون وکلای دادگستری در این رابطه می گوید "آموزش رشته حقوق در کشور ما دچار ابتذال شده است" ما در سال های گذشته با وکلایی روبرو بوده ایم که سعی کرده اند که با وجود یک سیستم نا عادلانه، اخلاقیات انسانی خود را حفظ کرده و از عدالت دفاع کنند. کسانی مانند نسرين ستوده و زرافشان ها را می توان نام برد که بسیاری از آنها هنوز در زندان هستند. متأسفانه در این صحنه هم جمهوری اسلامی اجازه ایجاد کانون های مستقل را به وکلا نمی دهد. در رژیم اسلامی همه چیز شکل وارونه و غیر معمولی بخود گرفته است در عرصه قضاوت هم، چنین است بطور مثال بسیاری از وکلا بویژه وکلایی که از زندانیان سیاسی دفاع حقوقی کرده اند خود متهم به اتهام امنیتی شده اند و یا اجازه ملاقات با وکلای خود را نداشته اند. رشوه خواری و پایمال کردن حق بویژه در رده های بالای قوه قضائیه امروزه زبانزد عام و خاص است. صندلی ریاست قوه قضائیه در طول حکومت جمهوری اسلامی همیشه توسط یکی از مرتجع ترین و بی رحم ترین عناصر رژیم پر شده است و فساد و دزدی در بین آنها به یک امر عادی تبدیل شده است فقط لاریجانی با حساب های متعدد تمامی پول های مصادره شده و واریز شده در دعوای حقوقی را به حساب خود ریخته و رئیس

جدید یک پرونده قتل عام در کارنامه خود دارد. قوه قضائیه همچون دیگر قوای سه گانه در ایران عملاً تحت کنترل خامنه ای است. هیچ سیاستی بدون نظر او قابل اجرا نیست. تمرکز قدرت در ایران تمام قوای سه گانه را بطور بسیار درهم تنیده و پیچیده ای ادغام کرده است در نتیجه نمی توان از عدالت و قوه قضایی در ایران انتظاری غیر از دیگر انتظارات باحضور رژیم جمهوری اسلامی داشت. قوه قضائیه یک نهاد قابل اصلاح نیست چرا که قوانین عدالت و حق و حقوق از پایه قوانینی بشدت غیر عادلانه و طبقاتی است و بر اساس قبول استثمار و ستم انسان بر انسان و مالکیت خصوصی بعلاوه قوانین قرون وسطائی مذهبی، گذاشته شده است. آنگاه که طبقه کارگر به طبقه حاکم تبدیل شده و قوانین حقوق جامعه و منافع از اصل از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش پیروی کند. قدم اولیه برای تحقق حقوق انسان آزاد در جامعه برداشته خواهد شد و قضاوت نه در شکل دفاع از حاکمیت بلکه در قامت واقعی خود دفاع از حق برابری انسان در جامعه بشری انجام وظیفه خواهد کرد. حقی که به عنوان حقوق طبقاتی از بین خواهد رفت. اما امروز باید برای سرنگونی رژیم ضد عدالت و آزادی جنگید که قضاوت را در خدمت دفاع از منافع سرمایه داری و کنترل فرودستان جامعه گرفته است. این از آن جنبه مهم است که در مبارزات علیه رژیم و سیستم حاکم نباید هیچگونه توهمی نسبت به عدالت، دادگستری و دادگاهها و قضاوت در ایران داشت. باید برای مبارزه مرگ و زندگی بخاطر سرنگونی رژیم آماده شد.

سرنگونی انقلابی رژیم حق کش و سرکوبگر اسلامی زنده باد عدالت و آزادی و سوسیالیسم ع.ع

نه به جنگ نه بهنامه ای از ایران

فرمان هستند. وزیر دفاع آمریکا در پی فعال کردن تا ۱۲۰۰۰۰ نیروی نظامی است. خبر حمله تروریستی به شش کشتی نفت کش عربستان در جهان پیچیده و می گویند کار ایران بوده است، جنگ خواهد شد. جنگی بس خانمانسوز که آنچه مردم برایشان پس از سیل جا مانده به باد خواهد رفت و جان میلیون ها انسان از کودک و زن و مرد در خطر است.

می گویم: کاش کنارتان بودم و درد همگانی را با هم حس می کردیم، با هم فکر می کردیم و در این آشفته بازار، کوشش می کردیم که راه

از گندم جدا کنیم. این روز ها خرد و اندیشه لازم است تا از لابلای کلیشه های که شب و روز در رسانه های "جمهوری اسلامی" و "بی بی سی" و "سی ان ان" پخش می شود و یا دروغ های شاخداری که میان "ترامپ" "خامنه ای" رد و بدل می شود سر در آورد. می گوید:

جنگ ایران و عراق، جنگ آمریکا و عراق، جنگ روسیه و آمریکا در افغانستان نتیجه ای جز خرابی، ویرانی و در بدری برای مردم به بار نیاورده است. چگونه می شود گفت "جنگ نعمت" است. هر کس از تحریم و جنگ پشتیبانی می کند، نادان است، از رنج و بدبختی مردم خبر ندارد و یا دارد ولی جزو جنگ طلبان و سرکوبگر است. می گویم:

همه ی این ها را می دانیم و می دانستیم. همیشه ما کمونیست ها در سمت مردم بودیم، برای آزادی و رهایی و برابری مبارزه کردیم و همچنان ادامه می دهیم و بهترین هایمان را به حکم شاه و شیخ کشتند و امروز هم همانند گذشته طبقه ی حاکم همچنان وجودمان را نفی می کنند. چه آنها که در حکومت اند و چه آنها که در مخالفت اند و با ترامپ همراه اند. از یک سو می گویند کمونیسم مرده و از سوی دیگر هر جا اسم اش می آید ترس به اندام شان می افتد. دشمنی با کمونیسم و ترس از آن نه تازگی دارد و نه از بین خواهد رفت، تا طبقات هست، مبارزه طبقاتی هست و در دوران تاریخی نوین تا سرمایه داری و بالا ترین شکل آن که انحصارات غول پیکرمالی و امپریالیسم هست، مبارزه طبقاتی میان دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری جهانی ادامه دارد و بورژوازی همچنان با چنگ و دندان و قدرت های عظیم دولتی برای حفظ این نظام تلاش خواهد کرد و از سوی دیگر طبقه کارگر چون گورکنی فعال با مبارزه ای لا ینقطع برای براندازی اش تدارک می بیند. کمونیسم زاده این مبارزه و تضاد است. هر جا طبقه کارگر هست، استثمار هست، هر جا دیکتاتوری های طبقاتی بورژوازی هست ستم موجود است، در نتیجه آنجا مقاومت و مبارزه هست، و تا آن زمان کمونیسم خواهد بود. اما این کمونیسم چه هست که از خود گذشته ترین ها، خوش قلب ترین ها و برترین ها را به خود می کشاند که نسل اندر نسل تحت سخت ترین شرایط دیکتاتوری به مبارزه ادامه می دهند. چگونه است که تو پس از این همه سال زندان و شکنجه، با ناظر بودن به کشتن بهترین و نزدیکترین رفقاییت و خطر مرگ یا زندگی کنونی، چنانچه گیر بیفتی باز هم ادامه می دهی و در پی



جستجوی راه حل برای نجات مردمان این سر زمین هستی؟ می پرسم نیروهای چپ و کمونیست چه موضعی درست است در این اوضاع بگیرند؟

و اضافه می کنم: بعضی ها مدعی اند که این رژیم بقدری جنایت کرده و مردم بقدری نا راضی هستند که اگر آمریکا و عربستان و اسرائیل دست در دست هم به ایران حمله کنند ولی فرصتی شود که حاکمان را به زیر کشند از آن پشتیبانی می کنند!

... صدایش کمی بلند می شود و می گوید: نه عزیز کار ایران نه با خدا درست می شود و نه با آمریکا.

"کار ایران با خود مردم باید درست شود". صد سال تجربه حاکمیت سرمایه داران از "رضاشاه" گرفته تا امروز "خامنه ای" نشان می دهد هر زمان و هر وقت بیگانگان دخالت کردند وضع ایران بدتر شد و بهتر نشد. سرمایه جانی و مالی ایران غارت شد، نیروهای مترقی، چپ و کمونیست سرکوب شدند. امروز خواست اکثریت مردم ایران جنگ نیست در عین حالی که خواست آنها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است.

"باید راهی پیدا کرد که هم باجنگ مخالفت کرد و هم برای تغییر نظام مبارزه کرد." این راه را هیچ طبقه ای جز طبقه کارگر و پیشروان اش نمی تواند پیدا کند و در عمل راهنما باشد.

می پرسم: چرا همه راه ها را به طبقه کارگر ختم می کنی؟ می گوید:

با اینکه سرمایه داری ایران از نوع تجاری و بانکی و دلالی نفتی است و صنعت اش از نوع مونتاژ و تمرکز مراکز صنعتی چندان فشرده نیست و با اینکه بر اثر سرکوب شدیدی ضد کارگری تشکل های کارگری ضعیف اند و آنهایی هم که طی مبارزه ای سخت بوجود آمده اند پیشروانشان در زندان ها و یا تحت پیگرد دائمی اند، اما چرخ جامعه را در دست دارند و بدون آنها نه نادری می ماند و نه رژیم جمهوری اسلامی. حتی نیروهای مسلح رژیم هم نه از نورچشمی ها بلکه از فرزندان همین طبقه اند. دستگاه های سرکوب در این چهل سال احزاب و سازمان های چپ و کمونیستی را اساساً نابود کرده است در حالیکه نتوانسته جنبش مقاومت و مبارزه ای کارگران را از میان بردارد، برعکس در بیست سال گذشته این نیرو متشکل تر و سطح مبارزات آن گسترده تر شده است. خیزش عظیم دی ماه پنجا و شش از آن کارگران بود که صد شهر را پیمود و کل نظام را نشانه رفت.

می گویم:

چقدر درست گفتمی! راه نجات مردم ایران، راه طبقه کارگر است.

روند تاریخی مبارزه طبقاتی جهان، موقعیت استراتژیکی ایران، تضاد میان امپریالیست ها و در عین حال قدرت های ارتجاعی محلی چنان چون کلافی پیچیده بهم تنیده که تنها تئوری رهائی طبقه کارگر بعنوان سلاح برنده ای می تواند راه حل درست را نشان دهد.

امروز تنها این طبقه است که مشی سیاسی عمومی اش می تواند منافع اکثریت مردم ایران را در بر بگیرد. باید بدانیم که یک راهی که هم به کلیت نظام حاکم نه بگوئیم و هم به امپریالیسم. تنها مشی درست کنونی همین است و چنانچه کلیه نیروهای چپ و کمونیست از آن پیروی کنند، و همه جانبه کوشش کنند تا آنرا به درون توده ببرند و در سطح جهانی هم صدای مردم ایران باشند، این حرکت می تواند به نیروی مادی انسانی تبدیل شود که هیچ نیروی طرفدار جنگ و سرکوب گر داخلی توانایی مقاومت در برابرش را نخواهد داشت. امروز گردش روزگار و صف آرای جهانی طبقات و نیروهای سیاسی چنان شده که انقلاب ایران و تحولات آن بار دیگر به مرکز تضادها تبدیل شده است.

می گوید: باید روی دو پا به راه پیمایی طولانی خود ادامه دهیم!!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

مرگ بر امپریالیسم آمریکا

نه به ارتجاع و نه به جنگ

آری به نان، آری به کار، آری به آزادی

آری به شورا های کارگری

بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۹۸

تنظیم از: محسن رضوانی

اوضاع و وظایف کنونی ک. ابراهیم

باتوجه به دو تضاد عمده نظری و سازمان یابی، نظرات متضاد خط مشی سازمانیابی کمونیستها در رسیدن به وحدت تشکلهای موجود عبارتند از:

کم بها دادن به حزب سازی در رهبری انقلاب و تکیه به " مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک "؛

نفی حزب سازی و تکیه بر حرکت شورائی مبارزات کارگران؛

بخش قابل ملاحظه ای از منفردین کمونیست که به موضع و طرح مشخصی در ایجاد حزب نرسیده اند؛

بی تفاوتی به ضرورت حزب سازی از جانب

تشکلهائی که به علت حزب کمونیست نامیدن خود، امر حزب سازی را پایان یافته می دانند؛

اعتقاد به پلورالیسم سیاسی - تشکیلاتی کمونیستها به علت گرایشات مختلف موجود در میان طبقه کارگر و حتا بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی تداوم موجودیت آنها؛

اعتقاد به امر حزب سازی با حرکت از حفظ تشکلهای فعلی موجود در عین همکاری و یا ایجاد هیئت مسئولین مرکب از نیروهای مختلف در پیشبردن برخی وظایف کمونیستی برای رسیدن به وحدت حزبی؛

وحدت بر اساس رهنمود اصول کمونیسم علمی و توافق روی نکات اساسی برنامه و تاکتیک در هر مرحله ای از تشکل سازی در خدمت به امر مبرم حزب سازی - یکی شدن و پایان دادن به تشکلهای مستقل - برای مقابله با فرقه گرایی مخرب عمده کنونی و غلبه بر خرده کاریهای مضر؛

حزب رنجبران ایران در تلاش برای ایجاد حزب کمونیست ایران وحدت گام به گام کمونیستها بر اساس پلاتفرم واحد زیردر یک تشکل طبق رهنمود موفق کمونیسم علمی در عمل را به دست گرفته است:

(1) - اگر جهان بینی ماتریالیستی - دیالکتیکی و ماتریالیسم - تاریخی را قبول داریم؛

(2) - اگر ایران را کشوری سرمایه داری تحت نظام جمهوری اسلامی کنونی دانسته و انجام انقلاب و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و نظام شورائی سوسیالیستی را در دستور مبارزه کمونیستها می دانیم؛

(3) - اگر قبول داریم که طبقه کارگر ایران بزرگترین طبقه را تشکیل می دهد و تنها مالکیتش نیروی کار بیدی و فکری است که در عرصه ی تولیدی و خدماتی فعالیت می کنند و همراه با زحمتکشانش بیش از 80% جامعه ایران را تشکیل می دهد؛

(4) - در شرایطی که جنبش مطالباتی طبقه کارگر و حرکت سیاسی بخشی از کارگران کمونیست جریان دارد و پیوند کمونیستهای متشکل با جنبش کارگری و توده ای امری ضروری است؛

(5) - باتوجه به این که جنبشهای توده ای اعم از کارگری، زنان، دانشجویی، بازنشسته گان، پرستاران، هنرمندان، ملل تحت ستم و بخشی از نویسندگان و روزنامه نگاران و اقلیتهای مذهبی علیه حاکمان کنونی تداوم دارند تنها در وحدت با جنبش طبقه کارگر قادر به روییدن نظام سرمایه داری می باشند و نقش پیشرو خواهند داشت؛

(6) - از آنجا که به علت عمده بودن فرقه گرایی ناشی از نفوذ مواضع خودمركزی بینی و نخبه گرایی خرده بورژوائی و

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری



«انسان» مجرد و رویزیونیسم

منصور حکمت

سیاوش دانشور در پاسخ به مسأله ای که سازمان اقلیت زیر عنوان «... چرا سازمان فدائیان (اقلیت) با پیوستن حزب کمونیست کارگری به آلترناتیو سوسیالیستی مخالف است» مطرح کرده است، چنین مینویسد: «... و این تتمه سوسیالیسم خلقی و ناسیونالیسم چپ ایران بود که در بن بست و شکست پوپولیسم، نظرات جدیدشان را از همین دیدگاههای اتحاد مبارزان کمونیست و منصور حکمت اخذ میکردند.» (سیاوش دانشور - جدال کمونیسم و مارکسیسم با سوسیالیسم خلقی - 24.3.2019)

بعد از «انقلاب» پنجاه و هفت حزب رنجبران ایران بر زمینه درک تئوریک از مارکسیسم و دستاوردهای رفیق مائوتسه‌دون و تحلیل از طبقات جامعه ایران و نقش آنها دوچار انحراف انکار ناپذیری شد. در آن دوران تمام تبلیغات جریان رویزیونیستی منصور حکمتی علیه حزب رنجبران و بعضی از سازمانهای جنبش کمونیستی ایران متمرکز بود. حزب رنجبران ایران پس از عمل اجتماعی چند ماهه، در کنگره دوم حزب با نفی خط انحرافی خود، با آموزش مجدد از ساختار اجتماعی ایران و عملکردهای طبقات مختلف و با طرد خط رویزیونیستی منصور حکمت در جنبش کمونیستی ایران، توانست مجدداً به عنوان بخش رادیکال و تأثیرگذار در جنبش کمونیستی ایران قد علم کند.

ما در اینجا به عنوان نمونه درک منصور حکمت را از یک مقوله مهم اجتماعی می‌آوریم تا خواننده ببیند

۱- که آیا حزب رنجبران ایران دستاوردهایش را از منصور حکمت اخذ کرده و یا در جریان طرد و انتقاد نظرات رویزیونیستی منصور حکمت خود را نوسازی نموده است.

۱- که حزب کمونیست کارگری و تمام انشعابات منصور حکمت پرست آن، از چه آبشخور پوپولیستی و رویزیونیستی برخوردارند و پوپولیست کیست.

منصور حکمت مینویسد: «اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است» (منصور حکمت - نشریه انترناسیونال شماره ۹۲ ضمیمه)

دست طبقات ارتجاعی دارد؛ (12)- در تغییر این نظام جهان سرمایه داری به شدت ناعادلانه و بنیاداً فاسد استثمارگر و سرکوبگر، انقلاب کارگری نیاز به رهبری حزب کمونیست پیشرو خود دارد، تا سازماندهی این مبارزه سیاسی - نظامی را در برابر دولتهای ارتجاعی سازمان یافته با نیروهای مسلح ارتش، پلیس، پلیس مخفی، زندان و شکنجه گر و دستگاه قضائی خدمتگزار درکشور خود و هم چنین در مبارزه با ارتجاع جهانی با در دست داشتن امکانات وسیع کشور از نظر مالی، نظامی، تسلیحاتی، تبلیغاتی و غیره در تحقق این تغییر پیروز مندانه عمل کند؛

(13)- به این منظور، طبقه کارگرنیز با داشتن حزب با اتوریته آگاه، صاحب برنامه مبارزاتی درست، جلب هرچه بیشتر توده های سرکوب شده به زیر پرچم مبارزاتی خود، می تواند این هدف رهائی بخش خویش را از طریق مبارزات تاکتیکی و استراتژیکی با موضع «زتوده ها به توده ها» متحقق سازد؛

(14)- در این راستا کمونیستها باید از کلیه ی مبارزات مطالباتی توده ها، داشتن کار، آموزش رایگان، مبارزه با مردسالاری، حق تامین امنیت بهداشتی، حق سازمان یابی مستقل توده ها، مبارزه برای تحقق آزادی بیان و تشکل و دیگر خواستهای توده ای، پشتیبانی کرده و در عرصه های مبارزات تاکتیکی جهت پیش روی به سوی استراتژی براندازی نظام سرمایه داری، از جمله وظایف رهبری مبارزاتی اجتناب ناپذیر کمونیستها در تحقق هرچه بیشتر این خواستها می باشد.

(15)- تحلیل از جامعه طبقاتی ایران، تعیین دوستان و دشمنان مبارزه طبقاتی کارگران و زحمت کشان و در این راستا در هر مرحله ای از مبارزات، تعیین دوستان و دشمنان عمده و غیر عمده، با تغییر اوضاع هشیاری در تعیین تاکتیکها و شعارهای مشخص، تنها ضامن حرکت آگاهانه و موفقیت آمیز به پیش می باشد تا دچار انحرافات مختلف نشویم.

حزب رنجبران ایران - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ (برابر با ۱۸ مه ۲۰۱۸)



بورژوائی در زمینه ی سازمان یابی طبقه کارگر و زحمت کشان در میان بخشی از مدعیان کمونیست شیوع داده شده و شدیداً به ضعف تشکیلاتی کمونیستها انجامیده، برای درهم شکستن این طرز تفکر و عمل باید متحداً مبارزه کرد؛

(7)- انترناسیونالیسم طبقه کارگر و حزب سیاسی پیشرو جهانی آن باید پیوسته از شعار «کارگران همه ی کشورها، متحدشوید» در هر کشور و در جهان پیروی کرده و تحقق یابد؛

(8)- موضع کلیه ی فعالیتهای اجتماعی کمونیستها باید متکی بر آموختن از رهنمودهای کمونیسم علمی، وفادار ماندن به آنها و در نظر گرفتن وضعیت هر کشور باشد. در این صورت باید با وحدت روی اصول تئوریک و نکات اساسی برنامه و تاکتیک در براندازی این نظام فاسد سرمایه داری در پیوند فشرده با طبقه کارگر به مثابه استخوان بندی تشکیلات کمونیستی متکی بر مرکزیت دموکراتیک به ایجاد حزب واحد انقلابی کمونیست ایران مشترکاً و متحداً تلاش کنیم و جداسری را محکوم نمائیم؛

(9)- با انحرافات دگماتیستی، لیبرالیستی، اپورتونیستی، انحلال طلبی، رفرمیستی، اکونومیستی و رویزیونیستی راست و چپ مرزبندی داشته و باید قاطعانه مبارزه کرد. در آن صورت عمده فعالیت کمونیستها باید در خشک کردن ریشه های تشننت نظری رویزیونیستی و فرقه گرایی از طریق متحدشدن و رساندن آن به نقطه ی عطف ایجاد حزب کمونیست، به مثابه امری مبرم، محکم در دست گرفته شود؛

(10)- باتوجه به این که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، استثمار و ستم توسط اقلیت حاکم در هرکشور پایه برقراری این نظام متکی بر قهر و ایجاد از خودبیگانگی در میان انسانهاست و سلب این مالکیت هدف نهائی مبارزه طبقاتی انسانهای در خدمت تولید و رهائی انسانها می باشد، محکم، استوار، مصمم و منضبط در ساختمان سوسیالیسم تا به آخر، در تحقق آن بکوشیم؛

(11)- بنابراین، طبقه کارگر هم اکنون در جهان و در ایران به دلیل اینکه تنها مالکیتش نیروی کار دست و فکر است، پیشروترین طبقه جوامع است، برای ایجاد جهانی بدون مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، بدون استثمار و ستم، از بین بردن از خودبیگانگی انسانها در برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شورائی و سوسیالیسم و تامین برابری انسانها از نظر حقوق اجتماعی و ادامه انقلاب تا به آخر مسئولیت خطیری در رهائی بشریت از



اختیار انسان استثمرارگر و ستمگر روز افزون محدود میگردد.

در برنامه حزب کمونیست کارگری همانند برنامه اکثر قریب به اتفاق سازمان های کمونیستی از دیکتاتوری پرولتاریا هم صحبت شده است البته با یک فرق:

«حکومت کارگری نیز، نظیر هر حکومت دیگر، حکومتی مافوق جامعه و طبقات نیست. حکومتی طبقاتی است. اما این حکومت، که به همین اعتبار در تئوری مارکسیسم دیکتاتوری پرولتاریا نامیده شده است، دولت اکثریت استثمرار شده جامعه برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسان ها به طبقات استثمرارگر و فائق آمدن بر تلاش ها و توطئه های آنهاست.» (برنامه حزب کمونیست کارگری - بخش انقلاب پرولتری و حکومت کارگری)

تمام فرمول بندی فوق فرمول های مرسوم در جنبش کمونیستی است و چیز نوینی ندارد. بجز یک استثناء. آن چیز نوین عبارت است از آن جمله ای که ما زیرش را خط کشیده ایم.

به نظر میرسد دیکتاتوری پرولتاریا برای دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسان ها به بورژوازی جهت پذیرش حقوق برابر با پرولتاریا نیست. اعمال فشار بر اوست. وسیله نابودی طبقاتی اوست. در جمله خط کشیده شده حتی حرفی از عناصر خلع سلاح شده بورژوازی در میان نیست بلکه از طبقات استثمرارگر صحبت در میان است. یعنی حزب کمونیست کارگری اگر فردا قدرت را به دست گرفت با دولتش می خواهد به طبقه بورژوازی دیکته کند که تو هم حزبات را تشکیل بده و شورای خودت را درست کن. تو با من حقوق مساوی داری.

این است محتوای رویزیونیستی نظریات حزب کمونیست کارگری در باره سوسیالیسم و ساختمان آن: فراهم نمودن شرایط برای صعود بورژوازی به قدرت بعد از سقوط اش از قدرت توسط پرولتاریا.

مسئله مهم دیگری که چشم را میزند، مسئله اختیار است. ما با خوشبینانه ترین وجهی نقل قول آقای منصور حکمت را چنین تفسیر میکنیم که ایشان میخواهد بگوید که در سوسیالیسم جنبش عظیمی است که با از بین بردن طبقات، بالاخره در جامعه کمونیستی اختیار به انسان بازگردانده میشود.

در اینجا نیز باز هم کار خراب است.

بقیه در صفحه آخر

بورژوازی را سرنگون می سازد و توسط دولت خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریا تمام اختیاراتش را از او سلب می کند. هنوز در جامعه سوسیالیستی زندان و دادگاه برای افرادی که علیه نظام سوسیالیستی دست به توطئه می زنند وجود دارد. پرولتاریا سعی در نابودی طبقه بورژوازی دارد. در طول این پروسه که زوال پرولتاریا نیز تضمین می گردد، صحبت از حقوق مساوی و انسان به طور عام، چیزی جز آشتی طبقاتی، یعنی رویزیونیسم نیست.

حال بد نیست ببینیم لنین چه می گوید: «دولت محصول و مظهر آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. دولت در آنجا، در آن موقع و به این دلیل که تضادهای طبقاتی به طور عینی نمی توانند آشتی پذیر باشند، پدید می آید، و بر عکس: وجود دولت ثابت می کند تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند.» (دولت و انقلاب ۴۶۱)

لنین به روشنی می گوید: در جایی که دولت وجود دارد نمی توان از «انسان» و یا انسان بی طرف صحبت کرد. در این شرایط باید از انسان های طبقاتی که به طور آشتی ناپذیر در مقابل هم صف کشیده اند صحبت کرد. بورژوازی می خواهد پرولتاریا را از قدرت به زیر بکشد و پرولتاریا می خواهد با اعمال دیکتاتوری طبقه اش و در پروسه ای طولانی بورژوازی و خودش را از صحنه گیتی بزاید و جامعه بدون طبقه را بنا نهد.

پرولتاریا تمام اختیارات بورژوازی را از او سلب می کند. و منصور حکمت می خواهد تمام اختیارات را هم سطح اختیارات پرولتاریا به او برگرداند. مخدوش کردن این مرز و گفتن «سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است» از هم اکنون تیره کردن و مخدوش نمودن آن دورنما و افقی است که پرولتاریا برایش می رزمد. این جاست که دم خروس بورژوازی از زیر عبای منصور حکمت بیرون می آید.

لنین و مائوتسه دون در جریان پیشرفت سوسیالیسم بارها خاطر نشان کرده اند که هنوز در جامعه سوسیالیستی مسئله حاکمیت کی بر کی حل نشده و مبارزه طبقاتی ادامه می یابد. به این جهت پرولتاریا در سوسیالیسم چاره ای ندارد جز این که روز افزون بورژوازی را چه از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و چه از نظر ایدئولوژیک خلع سلاح کند و محیط را بر او تنگ نموده و اختیاراتش را سلب نماید. سوسیالیسم نظامی است که در آن اختیار انسان کارکن و زحمتکش بسط مییابد و

۱- سوسیالیسم جنبش نیست بلکه یک نظام اجتماعیت، نظامی که به قول مارکس یک پروسه تاریخی را در برمیگیرد. سوسیالیسم را تا حد یک جنبش پائین آوردن فقط از عهده منصور حکمت برمیآید.

۱- اساس سوسیالیسم مبارزه طبقاتی پرولتاریا جهت نابودی طبقاتی بورژوازی، محو طبقات و حرکت به سوی کمونیسم است. در نتیجه اساس سوسیالیسم خدمت به انسان مولد، رفع ستم از اکثریت جامعه و سرکوب و انهدام طبقاتی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی است. اساس سوسیالیسم دفاع از انسان پیشرو علیه انسان عقب گراست و نه انسان عام مجرد.

۲- انسان به عنوان یک حیوان شعورمند سیاسی، اجتماعی است. انسان به دلیل اجتماعی بودنش هیچ گاه اختیار عام و تام نمیتواند داشته باشد. قبول اختیار عام برای انسان، یک بینش پوپولیستی رویزیونیستی بیش نیست که منصور حکمت آن را در جنبش کمونیستی ایران نمایندگی میکرد.

حال ما مسائل فوق را با دقت بیشتری بررسی میکنیم.

نقل قول آقای حکمت «انسان» به مفهوم عام، انسان انتزاعی را در نظر دارد. از نظر ایشان در جامعه سوسیالیستی اختیار به همه انسانها به یک نوع باز گردانده می شود.

آیا سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان به طور عام است یا تلاش پرولتاریا جهت گسترش اختیار خود و محدود کردن اختیار بورژوازی؟!

مارکس در ادای سهمی به نقد فلسفه حق هگل می گوید: «انسان موجودی انتزاعی نیست که بیرون از این جهان خیمه زده باشد. انسان، جهان انسان، دولت و جامعه است.»

به این ترتیب در جامعه ای که دولت در آن حکم فرماست، بخشی از انسانها تحت حاکمیت است، یعنی محکوم است و بخش دیگر در حاکمیت است، یعنی حاکم است. به این ترتیب در جامعه سوسیالیستی، انسان تحت حاکمیت - بورژوازی - با انسان در حاکمیت یعنی پرولتاریا دارای حقوق برابر نیستند که ما بتوانیم از اختیار دادن به «انسان» در مفهوم عام آن صحبت کنیم. پرولتاریا



مارکس و از خود بیگانگی

۱- کارل مارکس و نظریه بیگانگی در نسبت با عاملیت/ ساختار:

جامعه شناسی آلمانی (مارکس و...) که تحت تاثیر عقل گرایی ریشه دار در فلسفه آلمان (کانت و هگل) است، علوم انسانی- اجتماعی را فربه تر از آن می بیند که گرفتار روش ها و برش های تنگ و خط کشی شده پوزیتیویستی باشد. مارکس با طرح روش دیالکتیک در اندیشه اجتماعی و به نوعی پیاده سازی فلسفه هگل در این حوزه، عملا خارج شیوه ها و پیش فرض های پوزیتیویستی گام برداشته است.

این متفکر علوم اجتماعی در تقاطع سنتهایی مانند اقتصاد سیاسی بریتانیا، جامعه شناسی فرانسه و فلسفه ایده آلیستی آلمان، ایستاده و از پشتوانه دانش منطق و فنون فلسفی اش به منظور نقد اقتصاد سیاسی در مباحثاتش بکار گرفته است. او متفکری ساده اندیش نبود، بلکه طلایه دار بسط اندیشه زمان خود بود. کارل مارکس برهان خود را بر زمینه های جامعه شناختی و روانشناسی پایه گذاری نموده و نظریه خود را با صحبت از کنش انسانی آغاز می کند، و بعد به سمت تجزیه و تحلیل ساختاری که با کنش انسانی خلق می شود، و سپس تعیین کننده آن می گردد، حرکت می کند.

سراغاز بحث از نظر مارکس، فعالیت ملموس روزانه ماست، شیوه هایی که ما از رهگذر آن به گذران زندگی، تولید مواد غذایی و تولید مصنوعات می پردازیم. او از قلمرو آزادی شروع می کند، هر چند که سپس به بررسی شیوه ای می پردازد که از رهگذر آن، آنچه ما از طریق این آزادی تولید می کنیم، به سوی ما برگشته، حیات ما را تعیین می کند و با قرار دادن ما در مناسباتی که هیچ گونه کنترلی بر آن نداریم خود را از خارج بر ما تحمیل می کند.

کسانی هستند که او را تنها متفکر اجتماعی می دانند که قاطع ترین نظرگاه جبری را از وجود انسانی ارایه داده است، ولی این سراغاز در کنش متقابل انسانی باعث شده است که وقتی او را در رهیافت کنش متقابل نمادین بازنمایی می کنیم، رهیافت او از همه رهیافت های دیگر کمتر جبری نمود داده می شود.

او با انتخاب روشی دیالکتیکی، از سر طیف آزادی کنش متقابل انسانی به سمتی حرکت می کند که جامعه و مناسبات اجتماعی که

خود را بر ما تحمیل می کنند در سر دیگر طیف قرار می گیرند.

پروژه اصلی مارکس نشان دادن پروسه تحمیل و اجبار جامعه بر فرد، از رهگذر نهاد اقتصاد سیاسی سرمایه داری در قالب گروه و طبقات ساختار اجتماعی سرمایه داری است. که تحت عنوان نظریه «بیگانگی» تبیین می شود.

نظریه بیگانگی:

ابتدا و در پایه به تناسب آگاهی و فعالیت مادی در تعیین هستی اجتماعی انسان بطور کل می پردازد و می گوید: «اولا تولید ایده ها، مفاهیم، آگاهی، بی میانجی، با فعالیت مادی و تعامل مادی انسان ها، زبان زندگی واقعی، درهم تنیده شده اند. لذا در اینجا ادراک و تفکر- تعامل فکری انسان ها چونان تجلی بی میانجی امور مادی شان است.» «انسانها، در تولید اجتماعی زندگی خود، مناسبات معینی را آغاز می کنند که غیر قابل اجتناب و مستقل از اراده آنهاست... شیوه تولید زندگی مادی تعیین کننده فرآیند زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری به طور کلی است. آگاهی انسان ها نیست که هستی آنها را تعیین می کند، به عکس، هستی اجتماعی آنان تعیین کننده آگاهی شان است.»

مارکس ایده «الیناسیون» یا «بیگانگی» را از عقبه هگل و فوئر باخ می گیرد.

«الیناسیون» یا از خود بیگانگی در واژه به معنی جدایی چیزی از چیز دیگر است. و اصطلاحا به چیزی که انسان آنرا خلق و یا از ویژگی های او بوده ولی به طریقی از او دور افتاده است، گفته می شود.

«فوئر باخ» در نقد عقیده به دین در نزد «هگل» که آنرا «ساختار» می داند، اشاره دارد که، «دین خصایص و قدرت های ویژه ای مانند بخشندگی، ترحم، و دانش و قدرت آفرینش را از انسان گرفته و به موجودی بنام خدا ارجاع می دهد. درواقع این خصایص کمال ویژگی های خود انسانند که درچنبره دین، از او جدا و از او بیگانه شده و به خدایی افسانه ای نسبت داده می شود.»

مارکس در تبیین خود بیگانگی از منظر خود، چنین ادامه می دهد که، فرآیندی مشابه فرآیند از خود بیگانگی مورد اشاره فوئر باخ، نیز در قلمرو کار انسانی در نظام سرمایه داری رخ می دهد، و انسانها یا کارگران در چرخه کار تحت چیرگی نیرو هایی که خود آفریده و یا جزو ویژگی تن و روان آنها بوده، قرار می گیرند. او در پی نقدش به نظام سرمایه داری، ایده «از خود بیگانگی» را بعنوان یک پدیده اجتماعی آورده و معتقد است همه

نهادهای عمده جامعه سرمایه داری از دین و دولت گرفته تا اقتصاد سیاسی دچار یک از خود «بیگانگی پیوستار» هستند.

اکثریت جامعه که در نظریه مارکس دچار از خود بیگانگی اند، همانا کارگرانی هستند که در نظام سرمایه داری مستقر و درحال رشد و جهانی شدن، هر چه بیشتر ثروت و محصولات دارای قدرت و در مقدار بالا تولید کند، خود دچار فقر بیشتری می شود. هرچه کالای تولیدی بدست کارگر، ارزشمندتر، خود او ارزشمندتر و بی ارزش تر. بدین معنا که کالای تولیدی او بعنوان چیزی بیگانه و قدرتی مستقل از او در می آید.

«محصول کار، کاری است که کارگر با استفاده از نیروی یدی و ذهنی خود و با کمک ابزارها در یک شیئی تجسم می دهد، یعنی نیروی تنی و ذهنی کارگر به ماده بدل شده و کالا نام می گیرد. این نتیجه عینیت یافتن کار است، عینیت یافتن به صورت از دست دادن شیئی، بندگی در برابر آن و تصاحب محصول به شکل جدایی یا بیگانگی با محصول، پدیدار می گردد.» (مارکس ۱۳۸۲، ص ۱۲۵)

در نظر مارکس جامعه سرمایه داری بدلیل ماهیت ساختاری اش به چند شکل عاملیت یا سوژه/کارگر را از خود بیگانه می کند.

۱- بیگانگی از محصول کار: (از کالای تولید شده بدست خود جدا و دور می افتد).

۲- بیگانگی از فرآیند تولید: (از آنجا که محصول بدست سرمایه دار یا ساختار مصادره می شود، کار و فرآیند کار برای او ملال آور و فرسایشی است و عامل یا سوژه (کارگر) از فرآیند کار بیگانه می شود.)

۳- بیگانگی از خود: (از آنجا که کالای تولیدی و عین شدن در فرآیند تولید، روندی برای تزریق خود و بار روانی و بدنی خود در شیئی است، وقتی در نهایت از آنها دور می افتد در واقع از خود دور و بیگانه خواهد بود.)





۴- بیگانگی از دیگران: (از آنجا که کار و تولید صنعتی فرآیندی جمعی است، نه تنها یک عامل یا کارگر، بلکه دیگران و همکاریانش نیز هم از خود و هم از او و همچنین او از خود و دیگران بیگانه و دور می شود.)

بعد از تعریف از خود بیگانگی و پروسه تولید آن، عوامل ایجاد کننده بیگانگی، مهم است که مارکس، پول را مهمترین عامل از خود بیگانگی انسان می داند.

- «وارونه شدن» و بهم ریختگی تمام خصلت های انسانی و طبیعی، اخوت ناممکن ها و قدرت الهی.

- پول، ریشه در خصلتی دارد که با فروش خویش، خود را بیگانه می سازد.

- پول، توانایی از خود بیگانه بشر است.

- مالکیت خصوصی هم ایجادکننده بیگانگی و هم نتیجه آن است.

- از یک سو محصول کار بیگانه شده است و از سوی دیگر وسیله ای است که با آن، کار خود را بیگانه می کند.

کارگر / عاملیت / سوژه ای که می توانست در جامعه و طی پروسه کار اجتماعی، آنجا که از وجودش مایه گذاشته و خودش را باز تولید می کند، کالای تولید شده را برای خود، و بر اساس نیاز های زندگی خود تولید نماید و روزا روز خود و زندگی اش را بارورتر نماید، ولی در چنبره سخت او بزه ای مانند نهاد اقتصاد سیاسی مستقر در ساختار جامعه سرمایه داری، سرکوب و له شده و از خود بیگانه و دور نگاه داشته می شود.

پیچیدگی اقتصاد سیاسی با نادیده گرفتن رابطه مستقیم میان عامل/ کارگر و محصولاتش (خود باز تولید شده)، بیگانگی ذاتی در سرشت کار سرمایه داری را پنهان می کند.

اگر مالکان و مصادر گران کم شمار سیستم سرمایه داری و تار و پود بر سازنده این نظام مسلط بیگانه ساز اجتماعی را، بعنوان ساختار، و اکثریت انسان ها یا سوژه ها - افراد/کارگران را بعنوان عاملیت موجود در این جامعه تلقی کنیم، طبق انگاره ها و

مفاهیم سوژه/ اوبژه (عاملیت /ساختار) که در دم و دستگاه فلسفی کانت و هگل و در ادامه حتی در نزد فوئر باخ بر ساخته می شود، این دوگانه مفهومی در یک چرخه و سیکل معیوب تعاملی افتاده و سوژه در راستای تلاش برای رهایی، گرفتار نهاد هایی مانند دین، و دولت و اقتصاد سیاسی که خود مدام، درگیر یک چرخه خود بیگانگی پیوستارند، مقهور و مستأصل می ماند. و در نتیجه هیچ روزنه و مخرج خروجی برای خروج از تکرار آنها در تاریخ، و یا امید به تغییر و تحول در آینده را متصور نمی توان بود.

ولی کارل مارکس در تز سوم فوئر باخ» با اتکاء به آموزه ای ماتریالیستی، اینطور استدلال می کند» که انسان ها محصول شرایط و تربیت هستند، و اینکه در نتیجه، تغییر انسانها، محصول تغییر شرایط و تغییر تربیت است». و در ادامه می آورد که» از طرفی این انسان ها هستند که شرایط را تغییر می دهند و اینکه آموزگار خود می بایست آموزش ببیند. بطوری که مصادف بودن تغییر شرایط و تغییر فعالیت انسانی (خود تغییر دهی) را می توان به مثابه پراکسیس انقلابی و به گونه ای عقلانی درک کرد.»

مارکس کل زندگی اجتماعی را ذاتا پراتیک می بیند.» خروج رازوارگی نظریه و راه حل عقلانی آن در پراکسیس انسانی و در فهم پراکسیس است.» در نهایت این پراکسیس اجتماعی را نه جامعه مدنی که جامعه انسانی یا انسانیت اجتماعی می داند.

همانطوری که آمد، مارکس در تقاطع سنت فکری اقتصاد سیاسی لیبرالیستی بریتانیایی، سنت فلسفه ایدالیستی آلمانی و سوسیالیسم فرانسوی زمانه خود ایستاده است. او اگر از اوبژه / سوژه و روابط این هر دو در فرد و اجتماع می گوید، اوبزه اش در وهله اول انسان و قوانین الزام آور شرایط زیست فردی و اجتماعی است. اوبزه ای که انسان است و تغییر می کند در عین حال خود بعنوان انسان و سوژه و فاعل شناسنده و فعال خود و شرایط اجتماعی اش را مورد بحث قرار می دهد. سوژه بدلیل تغییر ذهن و اوبزه اش، هر لحظه در تغییر است و دقیقاً همین تغییر مدام بیرون (خود و شرایط اجتماعی) و درونی (شناخت و آگاهی اش)، عامل و انگیزه تغییر او و شرایط زیست اش می شود. قوانینی که قبل و بعد از او در بیرون و مستقل از او موجود بوده و خود و الزاماتش را بر او تحمیل می کند از زمان حضور او بعنوان اوبزه و بعداً بعنوان

سوژه (فاعل شناسنده) مدام بصورت رفت و برگشت و فعال بر هم کنش و اثر دارند. در صورتی، این سوژه را سوژه می داند که بتواند سوژه بودگی خود را به اوبزه بدل کند، و توان بالقوه اش را در شرایط زیستی اش به فعلیت در آورد. بطوری که این عینیت تازه ساخته بدست خود، با خود در زمان حال، دوباره برای سوژه بودگی آینده اش اوبزه شده و در آن اثر گذار و قوانین خود را تحمیل می کند.

مارکس به هگلی های جوان و بخصوص فوئر باخ (برجسته ترین آنها) ایراد دارد و می گوید، این درست که اوبزه در خارج از من و مستقل از من تعریف می شود ولی من بعنوان سوژه اولاً چگونه و از طریق چه ساز و کاری باید با آن واقعیت در رابطه باشم؟

سپس خود در مقام پاسخ در آمده و در ابتدا تعریف آنها از اوبزه و منفک کردن اش از سوژه انسانی را غلط می داند چرا که من در مقام سوژه در مرحله ای دیگر، در مقام اوبزه ای برای فرد دیگری در مقام سوژه، هستم. و در ثانی، این اوبزه خود و اجتماعش دارای قوانین و ساز و کارهایی است، که با استفاده از آنها با من بعنوان سوژه در تعامل بوده و آن قوانین را بر من که خود، نیز در آن زیست می کنم تحمیل می کند. اینجا راهش را از آنها جدا کرده و آنها را در دنیای خیالی و انفرادی و جدا افتاده از اجتماع و شرایط زیستی اش تنها رها می کند.

در ایراد به آنها می گوید که نقش انسان را در مقام سوژه منفعل و پسیو تعریف کرده اند. انسان بعنوان فاعل شناسنده، آگاهی و شعور و روشن شدگی به خود و قوانین الزام آور شرایط زیستی اش را، از فعالیت خود و ایفای نقش فعال، در کشاکش ساز و کارهای قوانین زیستی اش می گیرد، و تاکید دارد که در تغییر و ایجاد تحول شرایط اجتماعی، راه و روش آگاه کردن و روشن کردن آنها، هیچ رابطه ای با قوانین الزام آور اجتماعی فرد و جامعه پیدا نمی کند.

مارکس قبول دارد که اوبزه بر سوژه و آگاهی و ذهن مقدم است، ولی این تقدم را در یک مسیر خطی تقدم و تاخیری نمی بیند، بلکه بر خلاف ماتریالیست هایی مانند فوئر باخ که در کل سوژه (فاعل شناسنده) را از دست رفته و مستقل و پس افتاده از اجتماع می بینند، باور دارد که سوژه زمانی سوژه است که بتواند فعالانه و در درون همان قوانین الزام آور تحمیلی وارد عمل شده و خود را عینیت دهد، و قوای بالقوه



آخرین نبرد



قوم دریاچه بیور (سگ آبی) (1)، معاهده شماره ۶ ناحیه، کانادا. من یک جاده خاکی سنگلاخ را با اریک لیم من که از اهالی قوم کری است را با ماشین طی می کنم.

او میگوید: «در آنجا» با اشاره به جایی که او ۶۱ سال پیش در یک چادر متولد شد. ما ماشین را متوقف می کنیم و بسوی جنگل پوشیده شده از درخت نگاه می کنیم.

او به طرز آرامی می گوید: «این یک گور دست جمعی ست»، نشان دهنده پاکیزگی ست که در آن ده ها تن از قوم کری که در یک مرض آبله واگیر دارد طی یک قرن گذشته در گذشته اند و اینجا دفن شده اند.

از زمان ورود استعمارگران اروپایی در دهه ی ۱۵۰۰، قوم کری تحت حملات بی رحمانه قرار گرفته است. در حال حاضر

۵۰۰ تن از ساکنان نخایر قوم کری که بسیاری از آنها در خانه های پیش ساخته کوچک جعبه ای زندگی می کنند، قربانیان تکرار استثمار استعماری هستند که یکی از آنها در استخراج نفت از ریگ های قیری

(۲) آلبرتا محسوب می شود. این قساوت و بی رحمی باعث تخریب اکو سیستمی می

شود که بر زندگی آنها تاثیر عمیقی بجای می گذارد. اگر قوم کری این بار این استثمار گران بی رحم را متوقف نکند، آنها همراه با استثمار گران خواهند مرد.

این نخایر توسط ریگ های قیری احاطه شده است، که یکی از بزرگترین تمرکز نفت خام در دنیا ست. ریگ ها ۹۸ درصد از نفت کانادا را تولید می کنند و بزرگترین منبع

نفت وارداتی ایالات متحده هستند. این نفت در زمره کثیف ترین سوخت های فسیلی بر روی کره زمین، علت اصلی آلودگی هوا و محیط زیست است که حجم زیادی از دی

اکسید کربن را رها می کند. تولید و مصرف یک بشکه نفت خام ریگ های قیری (۳)، ۱۷ درصد دی اکسید کربن بیشتری را نسبت به تولید و مصرف یک بشکه نفت

استاندارد تولید می کند. نفت ریگی (شن) یک ماده ضخیم کثیف و

خاکستری ست که با یک هیدرو کربن به نام قیر معدنی (نفتی) برانگیخته (یا الغاء) شده. نفت در اطراف دریاچه بیور توسط فرآیند شناخته شده به عنوان زه کشی ثقل (یا درجه کشش) کمک بخار (۴) استخراج می شود، که در زیر زمین رخ می دهد و شبیه به فر کینگ (۵) است. دور تر از این محل در شمال، استخراج توسط تخریب معدن جنگل های دور افتاده بیابانی آلبرتا انجام می گیرد که ۲ میلیون ایکر (یک ایکر برابر با ۴۸۴۰ یارد مربع) از آن تا بحال تخریب شده است.

نابودی وسیع جنگل ها که به شرکت های جنگل بانی به فروش رفته، قسمت فوقانی خاک رازدوده یا تراشیده و در نتیجه تبدیل به زمین بایر بیابانی شده اند. این بهره برداری صنعتی که شاید بزرگترین در جهان باشد، با سرعت در حال انتشار کربن می باشد که در صورت عدم کنترل آن، به زودی این سیاره برای انسان غیر قابل زندگی خواهد شد. این نفت هزاران مایل در لوله ها (یا از طریق کامیونها و خط آهن) گذر می کند

تا به پالایشگاه در شهر هیوستن واقع در ایالت تکزاس می رسد. بیش از صد دانشمند علوم محیط زیست و آب و هوا خواستار مهلت قانونی برای استخراج نفتی که مملو

از ریگ قیری ست شدند. جیمز هانسن، دانشمند سابق ناسا، هشدار داده است که اگر این نفتی که مملو از ریگ قیری است مورد بهره برداری قرار گیرد، «این سیاره نابود خواهد شد».

وی هم چنین خواستار محاکمه مدیران اجرایی شرکت های سوخت فسیلی برای جنایات عظیم علیه بشریت شد.

این سخت است که توضیح دهیم تا زمانیکه شما اینجا نیامده باشید تا میزان استخراج ریگ قیری را با چشم خود نبینید. در اطراف دریاچه بیور بیش از ۳۵۰۰۰ چاه

نفت و گاز طبیعی و هزاران مایل خطوط لوله، جاده های متعدد در دسترس و خطوط وابسته به زمین لرزه به چشم می خورد. (این منطقه هم چنین شامل محدوده سلاح های هوای سرد دریاچه است که بخش بزرگی از قلمرو سنتی را از ساکنان بومی تصاحب کرده و برای آزمایش سلاح اختصاص داده شده است.)

کارخانجات غول پیکر همراه با ماشین آلات عظیم الجثه، از جمله چرخنده های سطلی که بیش از نیم مایل کشیده شدند

مته هایی (۶) به بلندی چندین طبقه، صد ها هزار ایکر از سرزمین را ویران می کنند. این مراکز مرگ و میر ناشی از سوختگی یا گاز سولفورها، بدون توقف عوارض آتشنشین

را به آسمان تیره و تاریک میفرستد. هوا دارای طعم فلزی ست. خارج از مراکز پردازش، دریاچه های عظیم سمی شناخته

شده به عنوان حوضچه های آب ریز شناخته شدند، پر شده از میلیاردها گالن آب و مواد شیمیایی مربوط به استخراج نفت، از جمله جیوه و سایر فلزات سنگین، هیدروکربن های سرطان زا، آرسنیک و استرکنین (۷)

وجود دارد. لجن از حوضچه های مذکور به رودخانه آتاباسکا که به بزرگ ترین سیستم رودخانه، مکنزی در کانادا جریان می یابد

ریخته می شود. هیچ چیز در اینجا، تا انتها، کمکی به موجودات زنده نمیکند. پرندگان مهاجر که در حوضچه های لجن فرود می آیند در تعداد بی شماری جان می دهند.

اینقدر پرنده در این محیط کشته شدند که دولت کانادا بالاچار به شرکت های استخراج دستور داده است که از توپ های سرو صدا دار در برخی سایت ها به منظور ترساندن

دسته های پرندگان از فرود آمدن استفاده کنند. در اطراف این دریاچه های جهنمی، غرّش های پی در پی از ابزارهای انفجاری وجود دارد.

آب در بسیاری از مناطق شمال آلبرتا دیگر برای مصرف انسان ها امن نیست. آب آشامیدنی باید توسط وسایل نقلیه به آن منطقه برسد.

جریان اتوبوس های کارگران کشتی، تقریباً همگی سرنشینان مرد، در اول و انتهای جاده، شب و روز در حال عبور هستند.

ده ها هزار نفر از سراسر کانادا آمدند که عملیات استخراج ریگ غیر دار (نفت ریگ دار) کار کنند. بسیاری از این کارگران در فورت مک موری، حدود ۱۸۰ مایل از

دریاچه بیور (سگ آبی) زندگی می کنند، و کار را بطور شاقه ۱۲ ساعت در روز، سه هفته متوالی ادامه می دهند تا یک هفته تعطیلی داشته باشند.

قبیله کری، دین و قبایل دیگر که در معرض کشتار زیست محیطی زندگی می کنند و سرزمین های اجدادی آنها توسط دولت به منظور استخراج نفت ریگ دار تصاحب

شده به نسبت بی شماری از امراض تنفسی و سایر بیماری ها رنج می برند. طبق گزارش هیئت مدیره سرطان آلبرتا، میزان سرطان در این منطقه ۳۰ درصد بالاتر از بقیه آلبرتا ست که بعد از انتشار این اطلاعات در سال

۲۰۰۸ خاتمه یافت.

اریک لیم من، هنگامی که او یک کودک بود توسط دولت او را از والدین اش جدا کردند، یک شیوه معمول چند دهه قبل، و به مدرسه شبانه روزی سرخ پوست ها فرستاده شد که

بطور معمول مورد ضرب و شتم قرار می گرفت، صحبت کردن به زبان بومی کری یا هر زبان بومی دیگر ممنوع بود و ممارست های مذهبی و فرهنگی بومی غیر قانونی



بود. او می گوید جداسازی او از خانواده اش، همراه با ممنوعیت سنت های او از نظر روانشناختی برای او ویرانگر بود. او پدر خود و سایر سالمندان کری را به خاطر دارد که مراسم مذهبی را از ترس پنهانی انجام می دادند. او بطور پنهانی در جنگل ها میرفت تا آنها را که مشغول انجام مراسم مذهبی بودند تماشا کند، آنها به اعتقادات مذهبی و فرهنگی خود پایبند بودند.

لیم من شدیداً بر ضد تلاش هایی که برای از بین بردن هویت و فرهنگ اش بود سخت مبارزه می کرد. او می گوید این فقط ریشه های سنت های کری است که کل او را حفظ می کند و می تواند این شرایط را تحمل کند. او از فقر زیاد و پایان ناپذیر رنج می برد. او دوره های اعتیاد و حتی خشونت را نیز داشت. هنگامی که فرهنگ غالب به دنبال ریشه کن کردن موجودیت توست، مشکل است که از هم پاشیدگی شخصی دور بود. جمعیت بومی کانادا ۴ درصد کل جمعیت را تشکیل می دهد، اما بیش از ۲۵ درصد زندانیان زندانهای فدرال را تشکیل می دهند. همسر لیم من او و فرزندان او را ترک کرد. او در خیابانهای استان کالگری از اعتیاد به الکل درگذشت. او به عنوان گرداننده ماشین سنگین در محل استخراج نفت ریگ دار کار می کرد. او وقتی که متوجه شد سرزمین وی در معرض غارت و چپاول قرار گرفته و هرگز باز نخواهد یافت، آنجا را ترک کرد و علائم بیماری در او شروع شد. او اکنون با مبلغ کمی که از دولت دریافت می کند زندگی می کند.

ما به خانه کوچک او بازگشتیم، و در آشپزخانه کوچک وی نشسته ایم. دختر او کریستال لیم من، فعال بومی حقوق بشر و معروف در سطح بین المللی، سرو کوهی (یک بوته همیشه سبز یا درخت کوچک که دارای مخروط های توت سیاه است)، را در دیگچه آهنی حرارت می دهد تا بخار های این گیاه تند بلند شود. ما با دستهای خود بخار را به سمت بینی خود هدایت کردیم. بومیان کری و دیگران می گویند «سیاه شدن» توسط این بخار انرژی منفی را می زداید به وضوح و دید انسان کمک می کند و کسانی را که در معرض این عطر قرار گرفتند را در مرکز قرار می دهد. ما در سکوت نشستیم.

هر چند بومیان کری سنت های خود را برای ضدیت با سرمایه داری از احتکار، سود، استثمار، ارتقاء خود و کالایی کردن انسان و زمین بازمی یابند، بیشتر زندگی آنها ارزش ذاتی دارد، نه ارزش پولی. این بازیابی پادزهر ناامید کننده است. این سبب می شود

قوم کری روحانی گردد. این تفوق (برتری) را مجاز می کند. این در یک بار آنها را از واقعیت بیگانه می سازد و آنها را به آن نزدیک می کند. مقاومت تنها در مورد چالش کشیدن شرکت های استخراج نفتی در دادگاه نیست، همانطور که قوم کری در تلاش برای ممانعت از صنعت ریگ های قیر دار (نفت) و خطوط لوله از سرزمین های سنتی خود بوده است؛ این امر در مورد نگه داشتن سریع به جهت گیری دیگر نسبت به واقعیت است، یکی که همه ما باید آنرا قبول کنیم، اگر بخواهیم به عنوان گونه زنده بمانیم. این مربوط به بازیابی ستایش و احترام است. استثمار گران سفید نه تنها به دنبال غارت سرزمین و منابع طبیعی و نسل کشی علیه جوامع بومی اند، بلکه از بین بردن این اخلاق رقابتی و مبارزاتی اند.

اریک لیم من می گوید: «من به مردم نیاز دارم». «من به کسانی که تاریخ، زبان ما، شیوه های معنوی ما و فرهنگ ما را می دانند نیاز دارم. من به آنها تکیه می کنم تا به من منتقل کنند تا من بتوانم آنرا به نوبه خود به دیگران منتقل کنم.»

استثمار گران تلاش کرده اند تا قوم کری را فاسد کرده و سنت های خوب آنها را از بین ببرند. شرکت های استخراج کننده نفت برخی از رهبران قبیله ای را برای حمایت از خطوط لوله و در نهایت تسلیم قلمرو قبیله ای برای توسعه نفت منطقه با پول خریده اند. این شرکت ها از میهن فروش ها و خائنین استفاده می کنند تا کمپین های تبلیغاتی به نفع استخراج، تقسیم و تضعیف جوامع بومی و تلاش به منظور بی اعتبار کردن رهبرانی مانند کریستال استفاده کنند. دولت فدرال سال گذشته یک مراسم مذهبی که فراخور حال قوم کری بود با تکالیف و ترانه های افتخاری انجام داد تا پروژه گسترش خط لوله سراسری کوهستانی را تقدیس کند و چهار و نیم میلیارد دلار خط لوله انتقالی کانادا یعنی پیشرفتهایی که به معنی مرگ برای مردم کری است را عملی سازد.

اریک با تلخی می گوید: «این همان چیزی است که آنها مصالحه می نامند.»

کریستال می گوید: ن این تخصیص فرهنگی است. «"مصالحه" لغت مزخرفی است. آشتی کردن باکی؟ آشتی دادن با چی؟ مصالحه کردن ما با سیستم های استعماری کنونی از استثمار؟ تا زمانی که ساختارهای استثمار را از بین نبرند، هیچ گونه مصالحه ای وجود نخواهد داشت.»

اردوگاه های مردانه با ده ها هزار کارگر در مناطق نفت خیز، صنعت فاحشگی را تامین می کنند. دختران و زنان بومی که در

کثافت و فقر زندگی می کنند، توسط پول به ظاهر آسان و سریع فریفته می شوند. زوال جنسی آنها به زودی منجر به اعتیاد می شود تا دردشان را کند کند. این هم یک میراث استعماری ست. کانادا به عنوان یک ایستگاه نظامی و تجاری بریتانیا آغاز شد. شرکت خلیج هادسون اجازه نداد زنان اروپایی به کانادا مهاجرت کنند. مجتمع های مسکونی دختران و زنان بومی فاحشه در کنار دژ نظامی و پست های تجاری تاسیس شد. پلیس سلطنتی کانادا در سال ۲۰۱۵ گزارش داد که نشان می دهد زنان بومی که ۴.۳ درصد از جمعیت زنان کانادا را تشکیل می دهند، چهار برابر بیشتر از دیگر زنان کانادایی ناپدید یا به قتل می رسند. آنها ۱۶ درصد از قربانیان قتل زن را تشکیل می دهند و ۱۱ درصد از پرونده های مربوط به ناپدید شده ها مربوط به زنان را تشکیل می دهد.

کریستال لیم من می گوید: «من در هیئت مربوطه در ونکوور بودم.» «من از کلمه "فحشا" استفاده کردم. شخصی برخواست و به من گفت که از واژه "کارگر امور جنسی" استفاده کنم، و گفت این یک واژه مورد پسند بود. دختران و زنان بومی فقیر و آسیب پذیر انتخاب نمی کنند که روسپی باشند. آنها به این عالم فحشا به زور وارد شده اند. دختران به دلیل از هم پاشیدگی خانوادگی به این طریق مورد سوء استفاده جنسی قرار می گیرند. سوء استفاده جنسی یک تجربه معمول برای دختران در مدارس مسکونی و سیستم پرورشگاه ها، یکی دیگر از میراث های استعماری است.»

الغاء کارگران با درآمد از دست دادنی انفجار مواد مخدر را در شمال آلبرتا مانند کوکائین و متامفتامین و مواد دیگر که به خودکشی های سریع در میان جمعیت بومی ها شده دیده می شود. خودکشی و صدمات ناشی از خودکشی یکی از علل مرگ و میر ناشی برای بومی های کانادا زیر سن ۴۴ می باشد. مردان بومی جوان ۱۰ برابر بیشتر نسبت به کانادایی های دیگر خودکشی می کنند. زنان بومی جوان ۲۱ برابر بیشتر دست به خودکشی می زنند. دریاچه بیور (سگ آبی) دریغ نداشته است، در یک دوره ۱۲ ماهه در ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، ۷ نفر در آن خود کشی کرده اند. تمام آنها زیر سن ۴۴ سالگی بودند و همه معتادان به مواد مخدر یا الکل بودند.

کریستال می گوید: «دو راه به قلعه (دژ) مک موری وجود دارد»، «بزرگراه ۶۳ و بزرگراه ۸۸۱ وجود دارد که از اینجا عبور می کند. این یکی از توقف گاه

ها برای مواد مخدر است. قاچاقچی



ها می گویند: «خوب در اینجا شهر کوچکی وجود دارد، ما آنجا متوقف می شویم و در آنجا نیز مواد مخدر پخش می کنیم. بسیاری از توزیع کنندگان مواد مخدر از شهرهای کوچک هستند، یعنی از همین محله های معتادین. این یک راه سریع برای بدست آوردن پول می باشد.»

او می گوید: «محله ما به اندازه کافی امن بود، ما حتی هنگام خواب درب ورودی را قفل نمی کردیم. ما وسایل نقلیه مان را ترک می کردیم. هیچ کس نگران نبود.» او در ادامه گفت: «اکنون دیگر امنیت نداریم و خطرناک است.» صحبت از دزدی های بی پروا توسط معتادین است. او اضافه می کند: «شما نمی توانید با کسی نزاع کنید. این مواد مخدر است که بر سلامت روان افراد تأثیر می گذارد. مردم در ترس زندگی می کنند.»

احیای مراسم شیوه های مراسم قدیم مانند رقص آفتاب سالانه همراه با چادر زدن (اردو گاه) سنتی پزشکی، اردو گاه های برداشت و کلبه های سنتی، در مورد راه دیگری برای هستی است، راهی که به همبستگی (رابطه درونی) تمام موجودات احترام می گذارد، از جمله کره زمین که ما به آن وابسته ایم.

کریستال می گوید: «ما اثرات را می بینیم.» «پراتیک فرهنگی ما و زبان ما یک سیستم عقیدتی را متضمن می شود که ضد سرمایه داری و جهانی شدن سرمایه، شهوت برای پول و ثروت مادی است.»

او می گوید: «من قبلاً جهانی فکر می کردم.» «من در واشنگتن دی سی در صف اول مبارزه بودم. من در نیویورک در راه پیمائی برای دفاع از محیط زیست شرکت کردم. من در همه جا شرکت می کردم. من بین المللی سفر می کردم. من در هر تظاهرات بودم. اما، من اینجا در منزل نیوادم که کار واقعی انجام دهم. در آنجا بودن راحت تر است تا در جامعه و محله خود بودن. بله، این ابر سیاه بزرگ وجود دارد، اما یک طرف دیگر وجود دارد که زیباست. زنان جامعه ما این مراسم را از نو برگزار می کنند. هر چه بیشتر به سرزمین مان باز می گردیم، ما نزدیک تر به دست یافتن به سلامتی جامع (هولستیک که از مدیتیشن میآید) می شویم. جامعه (قوم) من در فرو ماندگی قرار ندارد. ما سعی و کوشش خود را میکنیم تا دوباره بهبود یابیم. من در مورد پدرم فکر می کنم. پدر من یکی از کسانی بود که او در مورد این چیزها حرف می زد. "من دوستانی داشتم که اکنون نمی توانم به آنها اعتماد کنم زیرا آنها به دلیل اعتیاد مریض و قابل اعتماد نیستند." پدر من یکی از کسانی بود

که نا امید شد. اما، او بخود آمده و بالاخره به سمت ما آمده است.»

- 1 – THE BEAVER LAKE CREE
- 2 – Tar Sand
- 3 -Tar Sands Crude Oil
- 4 - Steam-Assisted Gravity Drainage
- 5 - Fracking: The process of injecting liquid at high pressure into subterranean rocks, boreholes, etc., so as to force open existing fissures and extract oil or gas.
- 6 – dragline: Where miners used to toil underground, drilling and blasting, the earth is now ripped open by gargantuan shovels and draglines ; these machines, too, are controlled by one worker in a high glass booth.
- 7 – strychnine: a bitter and highly poisonous compound obtained from nux vomica and related plants. An alkaloid, it has occasionally been used as a stimulant. For example, potatoes contain solanine, mushrooms have strychnine , apples and apricots have cyanide.

سرکوب و تجاوز به ملت فلسطین

سرکوب و بمباران بی امان غزه بار دیگر مسئله فلسطین و اسرائیل را به سر خط خبرها کشاند. از زمان اشغال فلسطین تا امروز این نه اولین بار و نه آخرین بار است که صهیونیستهای اسرائیلی با کمک امپریالیست ها بویژه آمریکا و انگلستان به کشتار ملت فلسطین دست می زنند. اما ملت فلسطین با همه سببیت و درنده خویی که سربازان رژیم اسرائیل علیه آنها اعمال می کنند نه تنها سکوت نکرده اند بلکه با تشدید مبارزه صدای رسای خود را به گوش جهان **متمدن و عدالت خواه جهان** رسانیده اند. اما هر چه که می گذرد دولت اسرائیل منفرتر شده است و به کشت و کشتار بیشتری دست برده است. در طی ۶ دهه گذشته نیروهای امنیتی رژیم اسرائیل بارها اردوگاههای فلسطینی ها را به خاک و خون کشیدند و زندان های خود را از این ملت قهرمان و مبارز پر کرده اند. رژیم اسرائیل با اشغال زمین های فلسطینیان بین شهرها و مناطق مسکونی آنها فاصله انداخته است و آنها را محاصره کرده و گرسنگی را به آنها تحمیل کرده است. در عین حال دولت اسرائیل با کمک و همراهی مرتجع ترین نیروهای اسلامی منطقه بویژه رژیم اسلامی و شخص خمینی و با تقویت جریان اسلامی حماس و جهاد اسلامی در جنبش فلسطین سعی کردند که آنها به دو بخش تقسیم کنند. در حال حاضر فلسطین

به منطقه تحت تسلط حماس و الفتح تقسیم شده است. یکی به رهبری محمود عباس و دیگری به رهبری اسماعیل هنیه. در واقع اسرائیل با توطئه و همدستی اسلامبیست های منطقه جنبش فلسطین را چند تکه کرده اند. تا نیروی متحد آنها ضعیف کرده و به نابودی بکشند. توطئه های دیگری هم علیه این جنبش از طرف غرب بویژه آمریکا در جریان است. به رسمیت شناختن بلندی های اشغال شده جولان به عنوان جزئی از خاک اسرائیل، به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل و آخرین معامله قرن که عملاً معنایش بیرون کردن فلسطینی ها تا آخرین نفر از خاک فلسطین است. جنابیتی که امروز رژیم صهیونیستی اسرائیل با همدستی غرب علیه مردم فلسطین انجام می دهد روی نازی های اردوگاه آشویتس را سفید کرده است. آنها به زن و کودکان و مردم غیر مسلح رحم نمی کنند و به روی هر فرد فلسطینی شلیک می کنند. سرکوب دائم این جنبش و نیز ضعف جنبش کارگری – کمونیستی به تهاجم بیشتر امپریالیست ها و صهیونیست ها به آن، باعث چرخش های سیاسی زیادی در درون جنبش فلسطین شده است. امروز بیشتر از تمام دوره های گذشته رهبران این جنبش دست به خارج دراز کرده است و به همین نسبت ضربه پذیر شده و اتکا به نیروی خود را از دست داده و خون جانباختگان آنها به کارت بازی های سیاسی منطقه ای و بین المللی تبدیل شده است. حزب رنجبران تاریخا و همیشه خود از پشتیبانان جنبش انقلابی فلسطین بوده است و از آن در برابر اشغالگری، تجاوزگری دولت اسرائیل به ملت فلسطین دفاع کرده است. روشن است که دولت اسرائیل با همدستی امپریالیسم آمریکا برای بهم ریختن جوامع همجوار که با نقشه آنها مبنی بر گسترش ارض موعود یهودیت و نیز اهداف غرب برای به تسلیم واداشتن کشورها به سرمایه داری جهانی و بویژه امپریالیست های غربی همخوانی دارد یک جنگ کثیف ضد انقلابی و اشغالگرانه را علیه ملت فلسطین جلو می برند. در این بازی ضد انقلابی معمولاً امپریالیسم آمریکا نقش جلو دار حامی بلاواسطه و امپریالیست های اروپائی یا سکوت و یا تایید همین نقش را در شکل دیگری بازی می کنند امروز با اینکه حماس یک جریان اسلامی مرتجع است ولی خواست برداشتن محاصره از بالای سر مردم غزه که حتی نان و آب را هم به روی آنها بسته اند دارای حقانیت و پشتیبانی است. حماس این جناح مرتجع جنبش فلسطین بر یک خواست محقانه برای اهداف ارتجاعی خود سوار شده است. خواست پشتیبانی از

سپیده قلیان و اسماعیل بخشی را آزاد کنید



سپیده قلیان اسماعیل بخشی

سپیده قلیان در ۲۷ آبان ماه سال ۹۷، یعنی در چهاردهمین روز از اعتصاب کارگران نیشکر هفتتپه همراه با اسماعیل بخشی و مسلم آرمند در اتوبوس کارگران هفتتپه بازداشت شدند. اسماعیل و مسلم به ماموران گفتند که هر جا خواهرمان برود، ما هم می‌آییم.

۸ اردیبهشت سپیده همراه با اسماعیل بخشی و امیر امیرقلی از زندان اهواز به زندان اوین منتقل شد تا بدون حضور وکیل، در جلسه دادرسی در شعبه ۷ بازپرسی دادگاه شرکت کند.

نزدیک پنج ماه است که سپیده قلیان، اسماعیل بخشی، امیرحسین محمدی‌فرد، ساناز الله یاری و امیرامیرقلی در زندان به سر می‌برند. اما اسدبیکگی‌ها و اختلاس‌گران زیر سایه نظام، حق به جانب‌تر از قبل مشغول استثمار کارگرانی هستند که برای دستمزد زیر خط فقر خود هم اجازه‌ی اعتراض ندارند!

حزب رنجبران ایران با آگاهی کامل به ماهیت رژیم سرمایه داری حاکم که چرک و خون از پنجه هایش می‌چکد اعتقاد راسخ دارد که که مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی وظیفه ایست ضروری و مبرم و موثر برای نجات جان زندانیان.

ملت فلسطین برای آزادی نه تنها در بخش غزه تحت تسلط حماس بلکه در منطقه رام الله تحت تسلط الفتح هم از اشغالگری و نیز آزادی مخالفین این دو حاکم برای همه آزادیخواهان یک دفاع محفانه است. در این شرایط ما از کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی جنبش فلسطین که برای یک فلسطین و یک اسرائیل دوست، آزاد و عدالت طلب می‌جنگند حمایت می‌کنیم. در این مبارزه نقش نیروهای کمونیست و انقلابی اسرائیل در افشای بیرحمانه و دفاع از انقلاب واقعی فلسطین برجسته تر است. جنبش فلسطین فقط می‌تواند مجدداً با تکیه به نیروی خود و متحد شدن با انقلابیون منطقه از جمله انقلابیون اسرائیلی به یک نیروی رادیکال و مترقی بازگردند و نقش آزادیبخش و رادیکال خود را نه تنها برای ملت فلسطین بلکه برای همه نیروهای کمونیست و چپ خاورمیانه ایفا کنند

ع.غ
5/5/2019

فراخوان حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست لنینیست)، ممناسبت اول ماه مه

طبقه کارگر در سراسر جهان، اول ماه مه امسال را در شرایطی برگزار می‌کند که یورش وحشیانه علیه او در تمام زمینه‌ها روز به روز شدیدتر می‌شود. یک نظراجمالی از دوره طولانی پس از بین‌الملل دوم که تصمیم گرفته شد اول ماه مه، روزی که طبقه کارگر در شیکاگو راهپیمایی تاریخی خود را برای یک روز کاری هشت ساعته سازماندهی کرد به عنوان روز جهانی طبقه کارگر نام گذاری کند، ما شاهد بسیاری از افت و خیزهای جنبش بوده ایم.

اما آنچه را که در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه پس از ناکامی و عقب نشینی‌های جنبش بین‌المللی کمونیستی شاهد آن بوده ایم، بی‌سابقه است. در شرایط تهاجم وحشیانه و دیوانه‌وار نئوکولونیالیسم / نئولیبرالیسم، نظام امپریالیستی سرمایه داری نه تنها حملات وحشیانه فزاینده‌ای را به دست آورده‌های تا کنونی طبقه کارگر موجب شده است؛ بلکه خود را به شدت زمانی که رشد بیکاری بی‌حد و حصر و سیستم قراردادی منجر به محرومیت شدید طبقه کارگر از لحاظ اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک می‌شود، به بازار بنیادگر بی‌چون و چیرا تبدیل کرده است.

به منظور تضعیف واقعیت مبارزه طبقاتی، مراکز فکری امپریالیستی آن را با ایدئولوژی‌های ارتجاعی

بقیه در صفحه آخر

**بجز نوشته‌هایی که
با امضای تحریریه
منتشر می‌گردد و بیانگر
نظرات حزب رنجبران
ایران می‌باشد، دیگر
نوشته‌های مندرج
در نشریه رنجبر به
امضای فردی است
و مسئولیت آنها با
نویسندگانشان می
باشد.**

به تارنما‌های اینترنتی حزب
رنجبران ایران مراجعه کنید و
نظرات خود را در آنها منعکس
کنید!

سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org

سایت آینه روز
www.ayenehrooz.com

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری



فراخوان حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست لنینیست)، بمناسبت اول ماه مه

مانند برخورد تمدن‌ها جایگزین می‌کنند. در پرتو چنین سیاستی اسلام فویبا گسترش پیدا می‌کند و تمام مظاهر بنیادگرایان مذهبی، نژادپرستی، برتری جویی و غیره ترویج می‌شوند. حتی ارزش‌های دموکراتیک بورژوازی موجود نیز نابود می‌شوند؛ دولت دموکراتیک بورژوازی به حالت متعارف، اولترا راست و نتو فاشیستی تبدیل می‌شود.

این یک چالش جدی برعلیه طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش است. اثر این تهاجم نتو-استعماری به اندازه‌ای جدی است که طبقه کارگر و پیشگامان سیاسی خود را از لحاظ ایدئولوژیکی، سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی خلع سلاح کرده است. در نتیجه، اگرچه مبارزات و مقاومت‌های

بسیاری در همه جا از طرف طبقه کارگر و مردم تحت ستم مشاهده می‌شوند، از جمله قیام‌های قدرتمندی که بسیاری از نیروهای ضد مردمی را از قدرت ساقط می‌کنند، موفق به سرنگونی نظام ارتجاعی حاکم موجود و جایگزینی آن حتی با یک رژیم ضد امپریالیستی مترقی نمی‌شوند. قدرت‌های انحصاری در کنترل جهان، موفق به سرکوب این شورش‌ها و یا حتی ادغام نیروهای جدید در داخل سیستم جهانی خود می‌شوند.

بنابراین، هنگامی که روز اول ماه مه برگزار می‌شود، سوال اصلی که در مقابل طبقه کارگر امروز می‌باشد، این است که چگونه می‌توان بر این چالش‌ها غلبه نمود و پیشروی کرد؟ این امر جسارتی را طلب می‌کند که انحرافات و کمبود

ها را شناسایی کرده و جهت اصلاح و تجدید نظر در عملکردها برای توسعه نظریه انقلاب براساس شرایط مشخص عمل نماید. قطعاً این کار دشوار است. اما، در حال حاضر این چالش، از ما شجاعت در برخورد با آنها را در تمام عرصه‌ها طلب می‌کند. بیایید در اول ماه مه این وظیفه را بعهده گیریم و جرات به مبارزه را با جهت‌گیری جدید، برای پیروزی راه خود و پیشروی آن تأمین کنیم.

راماچندران، دبیر کل حزب کمونیست هندوستان
۲۰ آوریل ۲۰۱۹

مارکس و از خود بیگانگی

اش را بالفعل نموده و در تغییر شرایط نقشی اثرگذار داشته باشد. به عبارت دیگر مکان و جایگاه تعامل و اثر گذاری و میدان بازی سوئزه (فاعل شناسنده) را همان شرایط اجتماعی یا بارز ترین عرصه این شرایط، یعنی عرصه کار و تولید می‌داند.

او با این نگاه، اولاً رابطه اوئزه با سوئزه را خطی و یک طرفه ندانسته، ثانیاً تاثیر سوئزه بر شرایط الزام آور زندگی اش و تحول آن را بدست خود سوئزه می‌سپارد. اینکه می‌گوید "انسانها تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن گونه که خود می‌خواهند"، دلیل آنرا دقیقاً در همین می‌داند که در جریان واقعیت موجود

در روابط حاکم بر شیوه تولید مستقر، تاریخ ساخته می‌شود ولی از آنجا که محصول تولید، و خروجی این سیستم به روش بهره‌کشی بدست افراد خاصی صادره می‌شود، انسان در مقام "سوئزه" یا انسان "شناسنده" و به حکم زندگی و زنده ماندن که در روال ساختن جهان و در تغییر و ایجاد تحول در آن فعالانه مشارکت دارد، از آن دور مانده و از محصول خود جدا می‌ماند. یعنی تاریخ را نه آنگونه که خود می‌خواهد می‌سازد. از آنجا که عامل دو قطبی شدن جامعه سرمایه داری عطش سیری ناپذیری سرمایه در خود انباشتگی از طریق تحمیل دستگاه

بیگانه ساز پیوستار، به اکثریت عاملیت / سوئزه‌ها و تداوم این پروسه است، روزبروز با افزودن غل و زنجیر به دست و پای عاملیت‌ها، آنها را از هر نظر تهی از خودشان می‌کند.

در نگاه او، جامعه از توازن متغیر نیروهای متضاد ساخته می‌شود. بر اثر تنش و کشمکش‌های این نیروها، دگرگونی اجتماعی پدید می‌آید، نیروی برانگیزاننده تاریخ، همان شیوه ارتباط انسان‌ها در رهگذر کشمکش‌های شان، برای بدست آوردن زیست مایه از چنگ طبیعت است.

«انسان» مجرد و رویونیسم منصور حکمت

در جامعه سرمایه داری نیز اختیار به انسان بازگردانده شده است. منتها این اختیار به اقلیتی از انسانها و به طور محدود و مشخص بازگردانده شده و اختیار از اکثریت ربوده شده است. در جامعه سوسیالیستی، اختیار به پرولتاریا باز گردانده شده و اختیار از اقلیت گرفته شده است. منتها این اختیار به اکثریت انسانها و به طور محدود و مشخص بازگردانده شده است. در جامعه جهانی کمونیستی نیز به دلیل اجتماعی بودن انسانها،

م تفاوت بودن آنها، خواسته‌های گوناگون آنها و... "اختیار" محدود و مشخص است. آقای منصور حکمت با بیان "اختیار" مجرد، تا سطح سوسیالیستهای تخیلی پیش از ظهور مارکسیسم عقب رفته است. مجرد و غیر طبقاتی کردن مفاهیم طبقاتی در دورانی که امپریالیسم حاکم است و بشریت در جوامع طبقاتی و نظامهای ستمگر زندگی میکنند، به لحاظ نظر و سیاسی رویونیسم و به لحاظ عمل کرد حزبی خائنانه است.

حزب رنجبران ایران دقیقاً با طرد یک چنین نظرات رویونیستی در جنبش کمونیستی ایران و با طرد نظرات سازشکارانه خرده بورژوازی درون خودش توانست خود را نوسازی کرده و در این صحنه پهناور تأثیر گذار گردد.

بهرنگ بهار
30.4.2019

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:
Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

آدرس عَرَفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org

